

کارگران همه ی کشورها متحد شوید!

(بولتن نظرات)

از انتشارات حزب رنجبران ایران
شماره ۳۰
آذر ماه ۱۳۸۱

مطالب این شماره :

- * نه تسلیم نه سازش، پیش به سوی خیزش ! ص ۱
- * جهان به کدام سو می رود: اسارت یا آزادی؟ ص ۳
- * برخی از موضع گیریهای حزب درسه ماه اخیر : ص ۶
- * چه نباید کرد و چه باید کرد؟! ص ۱۲
- * به پیشواز جنبشهای توده ای برویم ! ص ۳۱
- * از نامه های وارده ! ص ۳۴
- * تا دریا نشود خونها ! ص ۳۹

یاد آوری :

مسئولیت مقالات نوشته شده در " بولتن نظرات " بر عهده امضاء کنندگان بوده و لزوماً با مواضع آخرین کنگره ی حزبی خوانائی ندارند و موضع جمعی را نمایندگی نمیکند .

با نشانیهای جدید زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

Ranjbaran@hotmail.com

آدرس پست الکترونیکی

www.ranjbaran.org

آدرس غرفه حزب در اینترنت

1-Ranjbar

Box 1047

162 12 Vallingby

SWEDEN

2-Ranjbar

P.O.Box 39269

Washington,D.C. 20016

نه تسلیم نه سازش ، پیش به سوی خیزش !

جنبش سراسری دو هفته ای دانش جویان در نیمه ی دوم آبان ماه امسال علیه سرکوب گری رژیم و در دفاع از دموکراسی، خواست آزادی زندانیان سیاسی و تحقق نظامی سکولار و ادامه ی مبارزه تا پیروزی، که هم راه با اعتراضات استادان دانش گاه بود، خامنه ای را وادار نمود تا از قوه قضائیه بخواهد در محکومیت هاشم آغاچری به اعدام، تجدید نظر کند. در میان شعارهای مطرح شده، شعار فوق از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده و بیان گر وضعیت سیاسی-اجتماعی جامعه می باشد.

عقب نشینی خامنه ای، تنها برای آرام سازی جنبش دانش جویی بود، لذا نمی توانست با تهدید و قمه کشی تکمیل نشود و این جنبش توسط وی محکوم نگردد! خامنه ای قبلاً گفته بود در صورت ادامه ی اختلافات در میان هیئت حاکمه، "مردم" را به میدان فرا خواهد خواند. اوباشهای او به نام "دانشجو" وزارت علوم را اشغال نمودند. این عده تحت رهبری آقامحمدی، قائم مقام صدا و سیمای جمهوری اسلامی، با دو اتوبوس از همدان و کرمانشاه به تهران آورده شده بودند! "زنان نقاب دار" نیز در اصفهان به خیابانها آمدند تا به آزار زنان و دختران پردازند. انصار حزب الله در جلو دانش گاه تهران و پارک لاله به ضرب و جرح و دستگیری دانش جویان پرداختند و دایناسورهای جمعیت مؤتلفه اسلامی تهدید کردند که اگر جلو حرکت دانش جویان گرفته نشود با آن "برخورد فیزیکی" خواهد شد. حسین شریعتمداری شکنجه گر و سربازجو و مدیر مسئول روزی نامه کیهان، تهدید کرد که "انقلاب فرهنگی" دیگری مشابه سال ۱۳۵۹ در دانش گاهها باید راه انداخت. به روال سابق لباس شخصی ها به تجمع مردم، به خاطر چهارمین سالگرد قتل فروهرها و دیگر قربانیان قتلهای زنجیره ای، حمله کرده و به ضرب و جرح و دستگیری تظاهرکننده گان اقدام نمودند. "مردم" خامنه ای، که مزدوران مسلح به سلاح سرد و گرم رژیم جنایت هستند، خودی نشان دادند و مردم در برابر آنها مقاومت کردند! گویا دسته دیگری بنام "ناصران بسیجی" و نیز "فرارگاه ثارالله سپاه" هم به زودی دست به کار خواهند شد.

مرتجعین جمهوری اسلامی نشان داده اند که تا واپسین دم حیات خود، دست از توطئه علیه مردم برندخواهند داشت. ذوالقدر، جانشین فرمانده کل سپاه پاسداران هم نقشه ی توطئه چینانان را رو کرده و گفت : " در صورت بحرانی شدن اوضاع، بسیج وارد عمل می شود"، (۷ آذر ۱۳۸۱). محمد رضا خاتمی نایب رئیس مجلس و دبیر کل جبهه مشارکت اسلامی روز قبل هشدار داده بود که : " عده ای به دنبال وضعیت فوق العاده هستند و می خواهند بساط اصلاح طلبی را جمع کنند" (۶ آذر ۱۳۸۱). در روزی نامه های تمامیت خواهان ، تهدید آشکار علیه هرگونه برون رفت ازحاکمیت اصلاح

طلبان، به کرات آورده می شود که نشان از دست پاچه گی شان دارد! اما زمان به نفع آنها کار نمی کند. مردم از رژیم ملایان خدمت گذار سرمایه، متنفرند و روحیه باخته گی، سردمداران رژیم را فرا گرفته است. در میزگرد بررسی ریشه های نابرابری در ایران، در دفتر ایسنا، ناصر ایمانی از مفسرین روزنامه رسالت گفت: "نقطه ی آسیب پذیری مهم کشور ما در دوران کنونی روحیه باخته گی، عدم اعتماد به نفس، یاس و نومییدی از آینده در میان بخشی از کارگزاران نظام است." وی علت این امر را عدم اعتقاد به نظام در بین عده ای و عدم اعتماد دوباره به نیروی عظیم مردم ذکر کرد. مهندس محسن مجیدی قائم مقام جامعه اسلامی مهندسين گفت: " مردم از عملکردها بشدت ناراضی اند. مسئولین در حوزه ی اجرا، نظارت و قضاوت به گونه ای عمل کرده اند که جامعه را به سمت یاس و نومییدی پیش برده اند و اگر جدی فکر نشود، چشمها از داخل به جای دیگری معطوف می شود." دکتریدالله اسلامی در همان میزگرد گفت: " عملا در عرصه های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و قضائی نابرابری وجود دارد." (رسالت - ۵ آذر ۱۳۸۱)

هرچه سردمداران رژیم در انتظار مردم بیشترمفرد می شوند، برای حفظ موقعیت خود در حاکمیت، مجبور به پناه بردن بازهم بیشتر به نیروهای سرکوب گر خود می گردند. آنها حاضر نیستند بهشت کنونی و زمینی شان را به هیچ قیمتی از دست بدهند. بنابراین منتظر فرصت مناسبی اند تا بهانه ای برای تحقق کودتای دل خواه شان، بیابند. و هیچ موقعیتی هم قابل توجه تر و بهتر از زمان حمله ی احتمالی آمریکا به عراق و یا متشنج شدن وضع منطقه نیست، تا به بهانه ی خطر خارجی، اعلام وضعیت فوق العاده، در لفافه ی دفاع از "میهن اسلامی"، انجام پذیرد!

درچنین شرایط متشنج و ناآبیت، که خلاء احزاب سیاسی پُر نفوذ، با اتوریته و انقلابی ضد رژیم و به ویژه حزب کمونیست در جامعه محسوس است، در صورت بروز کودتا، مردم باید این کودتا را به ضد کودتا تبدیل کنند و در تمام مناطق کشور اعم از کارخانه ها، مزارع، مدارس، دانش گاهها، بیمارستانها، ادارات دولتی و غیره با برگزاری مجامع عمومی و انتخاب شوراهای خود، اداره ی امور آن مراکز را به دست بگیرند، از حقوق شان دفاع کنند، ترتیب تشکیل حکومتی مردمی را فراهم سازند و نگذارند عوامل بورژوازی و فرصت طلبان، بار دیگر خود را به مردم تحمیل نمایند. چنین سناریویی غیرممکن نیست، به شرطی که مردم پاسیو نمانده و هشیارانه عمل کنند! دریای زلال، اما پُر تلاطم مبارزات مردم ایران، قطرات آلوده به جنایت "مردم" خامنه ای را بدون شک در خود محو خواهد کرد. باید هشیار بود و در جهت تدارک اعتصاب عمومی و قیام کارکرد. مرتجعین حاکم ببری کاغذی هستند و دوره ی مصرفشان حتی برای بورژوازی مصلحت طلب و کمی دوراندیش مدتهاست که سپری شده است!

* * *

جهان به کدام سو می‌رود: اسارت یا آزادی؟

از برخی زاویه های دید، اوضاع جهان بسیار بد، غم زا و نفرت انگیز است. بربریت و اسارت مردم جهان را به شدت تهدید کرده و تا حدی نیز در چنگال خود گرفته اند. بیش از ۱۰۰ سال حاکمیت نظام امپریالیستی و انحصاری که جنبه ی غالب نیز داشته است وضع جهان به آن جا منتهی شده که :

(۱) گرسنه گی بیش از یک میلیارد انسان را اسیر خود ساخته است؛ فقر دامن گیر نزدیک به ۳ میلیارد انسان شده است که با درآمدی بین یک تا دو دلار در روز به سر می‌برند؛ مرض و فقدان بهداشت و به ویژه دست‌رسی به آب آشامیدنی، جان میلیونها انسان را می‌گیرد. تنها در جهان بیش از ۴۰ میلیون نفر مبتلا به مرض HIV وجود دارند و این تعداد به شدت در حال ازدیاد است. ایدز تا به حال ۳ میلیون انسان که تعداد قابل ملاحظه ای از آنان کودکان هستند را به کام مرگ کشانده و شرکتهای غول پیکر دارویی از ارائه داروی ضد ایدز به قیمت ارزان، خودداری می‌کنند؛ بی خانمانی و دربه دری صدها میلیون انسان ناشی از جنگ، فقر، اختناق، شکنجه، زندان و اعدام، زنده گی مشقت باری را به اینان تحمیل کرده که یا دهها دهها طعمه ی کوسه های دریا می‌شوند، یا در اردوگاه های پناهنده گی از شدت انتظار دست به خودکشی می‌زنند و یا عودت داده شده و به زندان و شکنجه و اعدام در کشورهای خودی محکوم می‌گردند؛

(۲) بی کاری مزمن و رو به ازدیاد صدها میلیون کارگر و زحمت کش را سالیان درازی است در پنجه ی خود اسیر کرده و آنها را به تباهی و نابودی می‌کشاند. تنها در کشورهای پیش رفته ی صنعتی نزدیک به ۴۰ میلیون نفر بی کار وجود دارد. حاکمین نظام سرمایه داری قادر به حل مشکل بی کاری تا به حال نشده و از این به بعد نیز نخواهند شد. زیرا آنها به ارتش میلیونی بی کاران و کارگر ارزان نیازمندند تا پولهای خود را پارو کنند! ؛

(۳) جنگ اعم از داخلی، منطقه ای و یا نیمه جهانی، رهائی بخش و یا ملی، در لفافه مذهب و یا غیر مذهبی که بعضا به میزان زیادی ناشی از رقابت شرکتهای بزرگ فراملی بر سر دست یابی به منابع کشورهای جهان سومی صورت می‌گیرد، پیوسته در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین و حتا در اروپا جریان دارد و عدم امنیت فوق العاده ای را بر مردم این مناطق تحمیل کرده و بر فقر و فاقه ی مردم و کُشت و کُشتار آنها افزوده است ؛

(۴) استثمار و ستم بر زنان به مثابه انسانهای درجه ی دوم و آویزان بودن شمشیر خون آلود مردسالاری بر بالای سر زنان؛ استثمار و ستم بی حد نسبت به کودکان در حدی که علیرغم منع برده داری و کار

کودک این کار هم اکنون جریان داشته، کودکان مثل برده خرید و فروش شده و یا به کارگمارده شده و مورد اذیت و آزار جنسی قرار می گیرند. طبق ارقام رسمی بیش از ۲۵۰ هزار کودک کار می کنند و ارقام واقعی به مراتب بیشتر از اینهاست! کودکان بزرگ ترین قربانی مواد مخدر و فحشاء هستند؛

(۵) آسیب رساندن به محیط زیست، به ویژه توسط کشورهای پیش رفته ی سرمایه داری، عرصه را برای حیات سالم موجودات و انسانها روی زمین تنگ کرده و دست کاری در رابطه با تهیه ی مواد غذایی نامناسب اما سود آور حیوانات به گسترش انواع امراض در میان آنها و انسانها انجامیده است؛

(۶) و اما مهم ترین عاملی که جهان را در آستانه ی کُشت و کُشتار وحشیانه و جنگهای ناعادلانه و اسارت بار قرار داده، خیز ابرقدرت آمریکا طی بیش از یک دهه ی اخیر برای استقرار "نظم نوین جهانی" است که با هدف به برده گئی کشاندن ملل دنیا توسط کلان سرمایه های فرا ملی امپریالیسم آمریکا طرح ریزی شده و حادثه ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بهانه را برای حرکت در جهت تحقق آن توسط دولت بوش فراهم ساخته است. نظام امپریالیستی جهان در تب رکود و بحران اقتصادی قرار داشته و امپریالیسم آمریکا ساده ترین راه نجات خود را در برافروزی آتش جنگ می بیند.

مسائل مطرح شده در بالا هرکدام شبیه به بمبی ساعتی هستند که در صورت عدم حل شدن شان، به تنهایی جهان را دچار صدمات جدی کرده و می کنند و استقرار بربریت را مساعد می سازند. کمونیستها نزدیک به ۱۰۰ سال پیش این وضعیت را پیش بینی کرده و راه برون رفت از آن را استقرار سوسیالیسم ذکر نمودند. امروز صحت این امر را به وضوح می توان مشاهده کرد.

اما در جهان فقط ظلمت برقرار نیست و شواهد زیادی هست دال براین که حرکت به سوی روشنائی و آزادی، دارد شتاب بیشتری می گیرد:

(۱) مبارزات توده های مردم علیه استثمار و ستم طی قرون و اعصار باعث شده که برگشت به عصر برده گئی و قیمومیت بی چون و چرای انسانها غیرممکن شده است. کمونیسم علمی در ۱۵۰ سال اخیر در راس مبارزات پیشروترین طبقه ی جامعه طبقه ی کارگر و توده های محروم قرار گرفته و آنها را برای حرکت در سمت رهائی بسیج نموده و راه کسب قدرت را به آنها نشان داده است. خواست مردم برای آزادی و برخورداری از یک زنده گئی شرافت مند و انسانی بالا رفته و این خواست برگشت ناپذیر است. مردم بیش از پیش به حقوق خود آگاه شده و برای کسب آن مبارزه می کنند. تاریخ را توده ها می سازند و نه مشتی انسان ارتجاعی و خون خوار و همین توده های میلیاردی هستند که کمر ابر قدرتها را خواهند شکست. به این عامل عظیم مثبت و تاریخی نباید کم بها داد؛

(۲) گرچه برخی از محافل امپریالیستی در اندیشه ی ایجاد امپراتوری کلان سرمایه بر جهان هستند، اما این تلاششان بیشتر از تکرار کمدی وار تاریخ نمی باشد. با پایان گرفتن قرن بیستم، دوران ابر قدرت بازی نیز به سرآمد. درست است که هم اکنون ابر قدرت امپریالیستی آمریکا با مسلح بودن به انواع

تجهیزات عظیم جنگی و مشخصاً سلاحهای هسته‌ای و موشکهای دور بُرد و پیش‌رفته‌ترین هواپیماهای جنگی و غیره، ببری واقعی است و نشان داده که هرچا که منافع‌اش ایجاب کند، برای تحقق آن از هیچ قساوتی فروگذار نیست و درنده‌خو می‌باشد. اما باید گفت که دندانهای اتمی‌اش نیز همانند خود امپریالیسم بیش از پیش به پیری و فرتوتی و بی‌مصرفی رسیده‌اند. زیرا اولا این هیولا علی-رغم برتریهای‌اش از نظر نظامی، از نظر اقتصادی روزبه‌روز این موقعیت خود را در جهان از دست می‌دهد و بدون پشتوانه‌ی مادی هم نمی‌توان سلطه بر جهان را با تکیه بر تجهیزات نظامی و وسایل جنگی، عملی ساخت. ثانیا باتوجه به این‌که کشورهایی صاحب سلاحهای هسته‌ای و اتمی و موشکهای دور بُرد هستند، لذا به کارگیری این سلاح خطرناک چندان هم کار آسانی نیست و خود آمریکا می‌تواند آسیب ببیند. ثالثا در ۵۰ سال اخیر جهان شاهد رقابت دو اَبَر قدرت اتمی بود که یکی (سوسیال-امپریالیسم شوروی) چون برف ذوب شد و فروریخت و یکه‌تازیهایی اَبَر قدرت دیگر (امپریالیسم آمریکا) هم نتوانسته است تا به حال حکم آن را بر جهانیان دیکته کند و اکنون به جای یک قطب امپریالیستی، جهان شاهد چند قطب شده (آمریکا، اتحادیه اروپا، ژاپون، و چین و روسیه) که برخی از نظر پتانسیل اقتصادی قوی‌تر از آمریکا هستند (اتحادیه ی اروپا) و برخی دیگر در ۲۰ سال آینده اقتصادشان به مراتب قوی‌تر از آمریکا خواهد شد (چین) و از نظر نظامی نیز روسیه و چین مجهز به سلاحهای هسته‌ای و غیره هستند. لذا نمی‌توان به تنهایی هژمونی جهان را با زور و قلدری و اقتصاد برتر به دست گرفت؛

(۳) رشد مقاومت، مخالفت و مبارزه‌ی مردم جهان علیه یکه‌تازیهایی سرمایه‌های فراملی و امپریالیسم و به ویژه رشد مبارزات طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان در کشورهای متروپل سرمایه علیه فشارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی سرمایه، ناشی از تداوم بی‌کاری مزمن از یک سو و رشد نیروهای فاشیستی از سوی دیگر و اخیراً علیه جنگ طلبی امپریالیسم آمریکا که با تظاهرات ۵۰۰ هزار تا یک میلیونی مردم در کشورهای امپریالیستی و از جمله در آمریکا، که بعد از جنگ دوم بی‌سابقه هستند، تبلور می‌یابد و ناشی از این مبارزات، امپریالیسم آمریکا بیش از پیش در انظار جهانیان منفرد و منفور می‌گردد. به طوری در سطح کشورهای سرمایه‌داری، در مسئله‌ی جنگ با عراق، حتا نزدیک‌ترین متحدین آمریکا در پیمان تجاوزکار ناتو، از هم کاری با آن امتناع کرده‌اند؛

(۴) رشد مخالفت در درون جناحهای سرمایه‌داری در آمریکا علیه یکه‌تازی دولت بوش که اساساً با سیاست پیش‌بُرده شده در زمان کلینتون که به امپراتوری سرمایه‌اولیگارشیک معتقد بود، مغایر است؛

(۵) گرچه جنبش کمونیستی و کارگری از شکست در یک نبرد با امپریالیسم تا حدی ضعیف شده‌اند، اما به یمن تجارب به‌دست آمده از انقلابات پرولتری و ساختمان سوسیالیسم، آینده را روشن‌تر از گذشته ترسیم کرده و این امر مبارزه آنان را در راه پیروزی با اطمینان بیشتری توأم ساخته است.

باتوجه به آن چه آمد باید باخوش بینی انقلابی به سازنده گی بشریت متریقی به استقبال آینده ی تابناک آزاد و رها از ظلم و ستم طبقاتی، برویم و فراموش نکنیم که نظام سرمایه داری هیچ گاه تا به این حد در نظر میلیاردها انسان بی اعتبار نشده و لذا قادر نخواهد شد بشریت را به سوی بربریت بکشانند.

"آینده تابناک است و راه پریپچ و خم، از سختیها و مرگ نهراسیم"
(مائو)

* * *

برخی از موضعگیریهای حزب در سه ماه اخیر:

خانه از پای بست ویران است !

پنج سال و نیم سیاست مماشات طلبانه و سازش کارانه ی "اصلاح طلبان" در قدرت در برابر تمامیت خواهان، که با ناتوانی و عدم قاطعیت خاتمی تکمیل شده، جریان "اصلاح طلبی" را در لبه سقوط کامل قرار داده است. اکنون برای جلوگیری از این سقوط، بالاخره خاتمی لایحه ای را در مورد "حق تذکر و اخطار" به نهادهای حکومتی و قوای سه گانه توسط رئیس جمهور و در صورت عدم توجه به این اخطارها، در نظر گرفتن مجازات انفصال سه ماه تا انفصال دائم از خدمات دولتی، به مجلس ارائه داده تا از خرس موئی دیگر را نصیب "اصلاح طلبان" حاکم بکند!

"اصلاح طلبان" در قدرت تاچه مدتی دیگر می خواهند با برپا نمودن دعوای آبکی، سر مردم شیره بمالند؟ آیا مشکلات مردم در فقدان قدرت اجرائی رئیس جمهور نهفته است یا در وضع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی رسیده به مرز انفجار و اعمال قدرت مطلقه بر اکثریت مردم؟ مگر نه این است که دخالت دین در دولت و از جمله دخالت ولایت مطلقه فقیه، عرصه را به هر کاری حتا در چارچوب قانون اساسی رژیم مسدود ساخته است؟ ؛ مگر نه این است که حقوق دموکراتیک مردم به ملعبه ی دست چند قاضی مزدور گوش به فرمان از بالا، تبدیل شده و از جمله قبل از اثبات جرمی، روزنامه ها به محاق تعطیل کشانده می شوند و کوچک ترین صدای اعتراضی از "شورای نگهبان" قانون اساسی، شنیده نمی شود؟ مگر نه این است که "دزد قانون، دزدی از مجرای قانون می کند؟".

برخی از "اصلاح طلبان" "خروج از حاکمیت را آخرین راه" ذکر می کنند. گویی، بود و نبودشان تأثیری جدی در بهبود وضعیت جامعه داشته است! اینان فراموش می کنند که پس از شکست تمامیت خواهان در انتخابات مجلس، رفسنجانی از تریبون نماز جمعه به آنها دل داری داد که "راههای دیگری برای خدمت" - بخوان اعمال قدرت - وجود دارد و چنین شد! مگر نه این است که سالهاست صحبت از کودتای خزانده می شود و طراحان منتظر فرصت مناسب اند و طبعاً خروج "اصلاح طلبان" از قدرت هم "موهبتی الهی" خواهد شد تا تمامیت خواهان در شرایط افزایش خطر جنگ

آمریکا با عراق، حکومتی کاملاً نظامی را بر سر کار بیاورند و به قبضه کردن کامل قدرت نایل شوند؟! در همین ارتباط است که کوبیدن بر طبل خطر جنگ توسط افراطیون تمامیت خواه، کاملاً معنا می یابد.

اما رهایی اکثریت عظیم مردم ایران از سلطه ی نظام ظالم و جبار حاکمیت دینی، نه در گرو رنگ و لعاب زدن به "قانون اساسی" معلول و مفلوج، بلکه در گرو پایان دادن به حاکمیت نظام جمهوری اسلامی سرمایه است. "قانون اساسی" جمهوری اسلامی حافظ منافع توده های مردم ایران نیست و باید به زیاله دانی تاریخ ریخته شود. رهایی مردم هم چنین در گرو روی کار آمدن اپوزیسیون بورژوازی و "قانون اساسی" مدافع آنان نیست. این رهایی منوط به پایان دادن به سلطه ی طبقات استثمارگر و حکومت های دست نشانده آنهاست که با سرنگونی رژیم، برپایی حکومت شورایی کارگران و زحمت کشان و تدوین قانون اساسی یی که "حافظ منافع توده مردم باشد"، توسط آنها پاسداری شود و ایران را در جاده ی حرکت به سوی آزادی، رفاه، ترقی و سعادت قرار دهد، تحقق خواهد یافت.

خواجه های "اصلاح طلب" که در فکر حفظ "نقش ایواند" راه به جایی نخواهند بُرد. اکثریت مردم ایران این رژیم و قانون اساسی آن را نمی خواهند و برای پایان دادن به حاکمیت آن تلاش و مبارزات انقلابی خود را ادامه می دهند.

۴ مهرماه ۱۳۸۱ - حزب رنجبران ایران

* * *

جنایت به نام آزادی !

جورج دابلیو بوش از کنگره ی آمریکا کارت سفید حمله به عراق را گرفت. رئیس جمهور امپراتوری بربریت طلب سرمایه، به نام آزادی، به نام دفاع از کودکان، زنان و مردان عراق و به نام سرنگون ساختن دیکتاتوری صدام، مشغول جو سازی است تا در فرصت مناسب دست به تجاوز تمام عیاری به عراق زده؛ کودکان، زنان و مردان را در زیر بمبارانهای وحشیانه نابود کرده؛ و سلطه ی امپراتوری اش را در خاورمیانه بیشتر تثبیت نموده و وسعت بخشد !

بوش و هم دست انگلیسی اش بلر، وقیحانه مدعی پشتیبانی مردم جهان از تجاوز اینان به عراق هستند. در حالی که تظاهرات هفته ی اخیر در بسیاری از نقاط جهان و از جمله در واشنگتن و لندن در مخالفت با شروع جنگ، مشت این سفله گان سفاک را باز کرد و نشان داد سردمداران نظام سرمایه داری جهانی تا چه حد دروغ گو و بی شرم اند.

بوش، بدون نشان دادن کوچک ترین فاکتی، ادعا می کند که عراق امنیت مردم آمریکا را به خطر می اندازد و برای "پیش گیری از خطر" باید دست به کار شود! او عرف جهانی به ظاهر تا به حال معمول یعنی "سیاست دفاعی" را کنار گذاشته و سیاست "بهترین دفاع، حمله است" را - آن هم در شرایطی که

رقیبی نظامی در عراق در کار نیست! - انتخاب کرده است. بهانه ی او برای حمله هم این است: "هرکه با ما نیست، بر ما است!" این ادعا جز استراتژی تحمیل آشکار و بی پرده ی سیاستهای نواستعماری امپریالیسم آمریکا بر جهان معنای دیگری ندارد. این حرکت در جهت تحقق بربریت بی حد و مرز است.

اما در پشت این واقعتهای تلخ، روند افولی اَبَر قدرت جهانی سرمایه خوابیده است که با دست یازیدن به هر خس و خاشاکی در صدد نجات خود است. در سالهای ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ در آمریکا شرکت‌های بزرگی نظیر ورلدکام، انرون، گلوبال کروسینگ، آلفا کامونیکیشن، پاسیفیک گاز اند الکترونیک، ک.مارت، این.تی.ال.، فینوواگروپ، رلیانس گروپ هولدینگ، فدرال موگال و... ورشکسته شدند. به علاوه اگر فریادهای جنگ طلبانه ی بوش و معاون اش چنی و وزیر دفاع اش رامزقلد در میان نبود، به حکم سوء استفاده های مالی، این حضرات باید در صندلی های اتهام دادگاهها می نشستند!

بنابراین در پشت این سیاست جنگ طلبانه، نجات امپراتوری بربریت طلب و رهبران دزد آن مطرح است که از طریق تجاوز نواستعماری به کشورهای کوچک، قرار دادن آنها در زیر حیطه ی نفوذ خود و کنترل منابع غنی آنها به ویژه نفت و گاز، باید صورت گیرد! و این امر هرچه زودتر انجام شود بهتر است! فشار قلدردنشانه ی دولت آمریکا به سازمان ملل در مورد گذراندن قطعنامه ی شدید در رابطه با عراق را نیز باید درچارچوب بهانه تراشی دولت آمریکا برای تسریع تجاوز به عراق معنا کرد.

آزادی مردم کشورهای جهان، از زیر ظلم نظامهای سرکوب گر و ضد دموکراتیک، تنها به دست خود آنها ممکن است و لاغیر. لذا تجاوز آمریکا به عراق جنایت دیگری در لفاقه ی دفاع از آزادی است و خشم فزاینده ی ملل جهان را از آمریکا و نظام جهانی سرمایه، باز هم بیشتر برخواهد انگیخت.

وقت آن است که ناله های مردم جهان از ظلم و ستم سرمایه، تبدیل به فریاد شکننده ی کاخ ستمگری سرمایه داری گردد تا دیر یا زود رویای حاکمیت امپراتوری بربریت طلب سرمایه در سلطه برجهان، به کابوسی مرگ آفرین برای آن تبدیل شود. نای جغد جنگ نو استعماری امپریالیستی را باید بُرید!

۱۱ مهرماه ۱۳۸۱ - حزب رنجبران ایران

* * *

واقعیتها و رویا سازیها !

جهان در تب کشتارهای تروریسم دولتی و غیر دولتی و رقابتهای سرمایه های بزرگ فراملی، می سوزد و کلیه ی این عملیات ضد بشری زیر عنوان "دفاع از آزادی و حقوق مردم" معرفی می شوند! گرگان خود را به لباس گوسفندان آراسته اند، اما فقر و فاقه و مرگ و میر در یک سو و ناز و نعمت و استثمار و ستم در سوی دیگر بی داد می کنند!

ایران نیز از این قاعده مستثنا نیست. جهانیان بار دیگر شاهد آنند که رژیم سفاک جمهوری اسلامی، جزو ثقیل

های زنگ زده اش را در میدانهای شهرها و در برابر انظار مردم برافراشته و نسل جوان را بدین وسیله از حق

حیات باز می‌دارد و یا با شلاق زدن، جوانان را به ظلمات زجر و تحقیر می‌کشد. اعدام زندانیان سیاسی دوباره شدت گرفته است و چاله‌های عهد دقیانوسی برای سنگ‌سار زنان و مردان مرتباً کُنده می‌شوند.

روزی نیست که صدای اعتراض حق طلبانه‌ی کارگران از کارخانه‌ی چیت‌سازی به شهر مازندران تا کارخانه‌ی لوله‌سازی اهواز؛ از کارخانه‌ی الیاف شیروان در خراسان تا کارخانه نساجی کرمانشاه؛ از کارخانه‌ی سیمین سپهان در اصفهان تا کارخانه‌ی پتروشیمی آبادان و غیره بلند نشود. اعتراضات دانش‌جویان نیز، در بسیاری از دانش‌گاه‌ها علیه نابه‌سامانی‌های آموزشی و محیط تحصیل و دخالت کاربه‌دستان رژیم در امور آنها، پیوسته جریان دارد.

مطبوعات کشور در گزارش‌دهی از این مبارزات طفره می‌روند. اما نه تنها در مطبوعات داخل کشور، بلکه در میان اپوزیسیون خارج از کشور نیز، جار و جنجال تهوع‌آوری در رابطه با سرنوشت لایحه‌ی پیشنهادی خاتمی به مجلس در مورد قدرت اجرایی بیشتر او و کنارگذاشتن نظارت استصوابی شورای نگهبان به راه افتاده و نماینده‌گان جناح‌های مختلف بورژوازی از سلطنت طلب گرفته تا جمهوری خواه و یا از جمهوری اسلامی "دموکراتیک" طلب گرفته تا "جمهوری خواه تمام‌عیار" به آلوده کردن فضای سیاسی مشغول اند: گاه با بستن خود به "جبل‌المتین" رفراندم، گاه نافرمانی مدنی، گاه خروج از حاکمیت و گاه نفی این روشها به بهانه‌ی فقدان استراتژی مورد توافق دسته‌جات بورژوازی در اپوزیسیون در مقابله با حاکمین! و غیره.

این حضرات گوش خود را به شنیدن فریادهای اعتراضی مردم از کارگران و زحمت‌کشان گرفته تا زنان، جوانان، دانش‌جویان، ملیت‌های تحت ستم و اقلیت‌های ملی-مذهبی، بسته‌اند و جز به دست به شدن قدرت در بین جناح‌های بورژوازی نمی‌اندیشند. اگر غیر از این بود عجب بود! علت وجودی آنها دفاع از استثمار و ستم بورژوازی است. دموکراسی، جمهوری، مشروطه سلطنتی نیز تنها شکل نظام بورژوازی و در خدمت آن است و بس!

اکثریت مردم ایران خواستار حق برابر انسانها در کلیه‌ی عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اند و رؤیا سازی‌های جناح‌های مختلف بورژوازی را مضحکه‌ای بیش نمی‌دانند. زیرا همه نوع آن را آزموده‌اند و حتا بی‌حاصلی آخرین نمود آن یعنی انجام رفرم به دست جناحی از بورژوازی را دیده‌اند! و اگر چرخ هم چنان به روال سابق می‌چرخد، این به دلیل متشکل نبودن مردم است که از اعمال دیکتاتوری عریان حاکمین، ناشی می‌شود. لذا تحقق دموکراسی و عدالت اجتماعی نه در گرو دست به دست شدن قدرت بین جناح‌های بورژوازی، بلکه در گرو کسب قدرت توسط خود این مردم است یعنی رسیدن کارگران و زحمت‌کشان به قدرت. و چاره‌ی این صعود از محکوم به حاکم نیز جز متشکل شدن کمونیستها و سازمان‌دهی توده‌ها در تشکلهای صنفی شان و پیش برد مبارزه تا براندازی حاکمان استثمارگر و ستم‌گر، نمی‌باشد!

۲۲ مهرماه ۱۳۸۱ - حزب رنجبران ایران

شاخ به شاخ شدن‌ها، عجز در حل تضادها!

هنوز چند صبحی از تلاش برای ایجاد " وفاق " بین دو جناح حاکم نگذشته بود که ارائه ی دو لایحه توسط خاتمی به مجلس، بازارعریده کشی و تهدید افراطیون در جناح تمامیت خواه نسبت به "اصلاح طلبان" حکومتی را شدت بخشیده و می تواند آغازی بر پایان بازی "موش و گربه" در سطح حاکمین باشد.

تهدید نویسنده گان معلوم الحال روزنامه کیهان در ۵ آبان ۱۳۸۱ دایر بر این که " در هفته ها و ماههای آینده حوادثی در کشور رخ خواهد داد که بی شباهت با حوادث پرحرارت خرداد و تیر ۶۰ نمی باشد... دوره اصلاحات فرصتی بود که سوخت و دود شد و به هوا رفت. این فرایند متأسفانه به میتی می ماند که جز دفن کردن، راهی برایش باقی نمانده" را نمی توان تهدیدی خشک و خالی و بلوفی صرفا سیاسی دانست. این نشان از تدارک ماجراجویی جدیدی، توسط افراطی ترین جناح تمامیت خواه، دارد. آنها به دنبال فرصت مناسبی هستند که احتمالا می تواند به متشنج شدن وضع منطقه و احتمال حمله ی آمریکا به عراق گره بخورد. در این راستا برخی صحبت از ایجاد کمیته ی ۵ نفره زیر نظر خامنه ای و مرکب از لاریجانی و برخی از سران سپاه پاسداران صحبت به میان آورده اند.

محکوم به اعدام کردن هاشم آغاچری، توقیف عباس عبدی از رهبری جبهه مشارکت و از گرداننده گان حمله ی دانش جویان خط امام به سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ و دیگر تاخت و تازهای قوه ی قضائیه، نشان می دهد که تضاد در بین دو جناح حاکم تا بدان حد حاد شده است که "ازدهای اسلامی" دارد فرزندانش را یکی بعد از دیگری می بلعد و چاره ای جز این هم ندارد. زیرا منافع تمامیت خواهان که عظیم است امکان آن را نمی دهد که "خانواده شهید"، خود "شهید زنده" و یا هر القاب "مقدس نشان داده شده ی" دیگری، از این تعرض در امان بمانند! وقت تنگ است و باید از برگهای برنده ی موجود حد اکثر استفاده صورت گیرد!!

در چنین شرایط حساسی خامنه ای روز دوشنبه ۲۰ آبان در خطاب به سران سه قوه، اتمام حجت کرد :

"روزی که سران قوای سه گانه نتوانند یا نخواهند مشکلات بزرگ را حل کنند، آن وقت که رهبری احساس نیاز کند، نیروی مردم را برای مواجهه با مشکلات وارد میدان می کند. او می خواهد خود را به مشابه میانجی نشان دهد، اما مُم خروس نقشه های ماکیاولی او و دار و دسته اش کاملا روشن است. او به خوبی می داند که در میان مردم پایه ای ندارد. لذا منظور او از مردم نیروهای مسلح و به خصوص سپاه و بسیج است که باید حمام خون دیگری به راه اندازند تا تمامیت خواهان چند صباح دیگر در راس قدرت باقی بمانند. این که آنها بتوانند تراژدی "پرحرارت خرداد و تیر۱۳۶۰" را دوباره تکرارکنند - از جمله با کمدی سرد زمستان ۱۳۸۱- جای بحث زیاد دارد. زیرا نه خامنه ای از اتوریته خمینی برخوردار است؛ نه مردم از رژیم سفاک جمهوری اسلامی

پشتیبانی می کنند؛ نه ارتش مهجور شده ی ایران در پشت او خواهد ایستاد؛ و نه حتا توده های سپاه و بسیج! زیرا نفرت مردم از رژیم بدون شک تاثیرش را در ارگانهای سرکوب گر باقی گذاشته و تراژدی جمهوری اسلامی خمینی با کمدی جمهوری ورشکسته ی خامنه ای پایان گرفته و این جمهوری می رود تا به زیاله دانی تاریخ بیفتد.

بنا براین از این پس آن چه که مهر خود را بر عرصه ی سیاسی ایران خواهد کوبید نه تهدیدهای خونین اما در نهایت قلبی خامنه ای و امثالهم، بلکه خواستهای مردم و موقعیت نیروهای اپوزیسیون رژیم است. فقدان آلترناتیوی با اتوریته انقلابی و ریشه دار در میان مردم و تفرقه در صفوف آلترناتیو انقلابی باعث شده تا بار دیگر در اپوزیسیون فرصت طلب بورژوازی شعار "همه با هم" که معنایش "همه با من و به خاطر من" است، قوت بگیرد.

در چنین شرایطی کمونیستهای راستین باید پرچم آزادی بدون قید و شرط کارگران و زحمت کشان در ایجاد تشکلهای صنفی و سیاسی خود، در تهیه ی قانون کار، در داشتن حق اعتصاب و اعتراض در مقابل نظام استثمار سرمایه داری، در جدایی کامل دین از دولت، در برابری حق زن و مرد در عرصه ی اجتماع و در خانواده، در دفاع از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، در لغو قانون اعدام، در لغو زندانی کردن افراد به جرم سیاسی و آزادی کلیه ی زندانیان سیاسی، در دفاع از حقوق کودکان و غیره را به اهتزاز در آورند، تا معلوم شود که بورژوازی اپوزیسیون ایران از قبول این حقوق اولیه ی انسانها و رفتن زیر این پرچم سرباز می زند و حتا در سطح حرف هم حاضر نیست از حقوق اکثریت مردم دفاع کند و تنها پشت شعار توخالی "دفاع از دموکراسی" خود را مخفی کرده است. بدون وحدت کمونیستها به مثابه پیشروان طبقه کارگر، وحدت این طبقه و پیروزی مردم در تغییرات آینده ایران متصور نیست!

۲۱ آبان ۱۳۸۱ - حزب رنجبران ایران

* * * *
 * * * *
 * * * *
 * * * *
 * * * *
 * * * *
 * * * *

چه نباید کرد و چه باید کرد؟

(برخورد به مسایل روز)

برای پرولتاریای مسلح به دید طبقاتی، آگاهی به اجتناب ناپذیری اعتراض لیبرالها و در ضمن شناخت خصلت واقعی بورژوائی این اعتراض، اهمیت شایانی دارد. هرچه مکررتر و هرچه پیگیرتر به اصطلاح نمایندگان جامعه با تقاضاهای شان، با تقاضاهای به ظاهر تمام خلقی شان به میدان می آیند، بایستی سوسیال دموکراسی بی رحمانه تر ماهیت طبقاتی این "جامعه" را آشکار سازد. لنین - استبداد و پرولتاریا

مبارزه کارگران انگاه مبارزه طبقاتی می شود که کلیه نمایندگان پیشرو مجموعه طبقه کارگر سراسر کشور آگاهی یابند که طبقه کارگر واحد هستند و مبارزه را نه علیه سرمایه داران منفرد، بلکه علیه کل طبقه سرمایه داران و علیه دولت پشتیبان این طبقه به پیش ببرند. لنین - وظیفه فوری ما بین الملل تاسیس شد تا سازمان حقیقی طبقه کارگر برای مبارزه را جانشین فرقه های سوسیالیستی یا نیمه سوسیالیستی سازد. از نامه مارکس به فردریک بولته

مقدمه: مبارزات کارگران و زحمت کشان، زنان و جوانان، جنبشهای دانش جویان و پابرهنگان که تا حد شورش پیش رفته اند، از سالها پیش و جنبش اخیر دانش جویان در نیمه دوم آبان ماه، بارها نفی جمهوری اسلامی متکی بر ولایت فقیه را اعلام کرده و به دفاع از آزادی و جمهوری سکولار پرداخته اند. "آزادی اندیشه - با ریش و پشم همیشه!" در جنبش باشکوه ۱۸-۲۳ تیر ۱۳۷۸ دانش جویان، گواهی بر این مدعاست. تشکلهای چپ نیز سالیان درازی است که "جدایی دین از دولت" را تبلیغ کرده و دموکراسی بورژوائی را پیوسته به نقد کشیده اند. به این اعتبار، "مانیفست جمهوری خواهی" اکبر گنجی، حامل پیام نویی نیست، جز در حد اعلام تغییر موضع یک مدافع سرسخت دیروزی جمهوری اسلامی. اما این "مانیفست" بحث بر سر نظام آینده ی ایران و هم چنین خود این اظهار نظر را در دو ماه اخیر داغ کرده است.

در طیف نیروهای چپ، در مورد تفسیر از این نوشته سخن بسیار زده شده. نبایدها فراوان است. ولی در مورد "چه باید کردها؟" نه قلم فرسایی در سطح استراتژیک و طرح ساختمان سوسیالیسم، بلکه در مورد مشخص و حرکت امروزی، در مقابله با این نوشته حرف زیاد زده نشده است. چپ ما به تفسیر کردن بیشتر از پیشنهاد و کار برای تغییر، علاقه مند است. و ای کاش که در مورد یک پدیده مشخص و واضحی نظیر نوشته‌ی فوق گنجی، تفسیر کم و بیش واحدی از جانب طیف چپ، مطرح می شد و ضد و نقیضی در کار نبود. اما چنین نشد.

برخی از موضع "قالبی" فکر کردن و "توطئه ای دیدن" پدیده ها ، با گفتن این که اکبر گنجی به دلیل رشد جنبش سرنگونی طلبی با "معلق زدن" می خواهد به حفظ نظام سرمایه داری در ایران بپردازد. نظیر معلق زدن "بنی احمد، شریف امامی و بختیار در سال ۱۳۵۷" (حمید تقوایی- انترناسیونال هفتگی ۱۲۷- ۱۹ مهر ۱۳۸۱)؛ بعضی از موضع خوش بینانه و با تحلیل از نوشته گنجی و رساندن او به مقام "یک دموکرات پیگیر" که با گرویدن به نظرات کارل پوپر که نظام حاکم بر آمریکا را ستایش می کند، دچار "ساده لوحی عجیبی شده است!" (مرتضی محیط- نقدی بر مانیفست جمهوری خواهی اکبر گنجی- شهروند)؛ برخی دیگر ضمن تاکید روی این که "مانیفست اکبر گنجی قطعاً دستمایه ی اپوزیسیون لیبرال خواهد شد" و "اپوزیسیون لیبرال را مهیای نقش جدیدی در متن وسیعتر پیشبرد اصلاحات در حکومت اسلامی موجود می کند و نه پیش" (ابرج آذرین - بارو ، ماهنامه اتحاد سوسیالیستی کارگری شماره ۱۲ و ۱۳، مهر و آبان ۱۳۸۱) به تحلیل نظرات گنجی پرداخته اند. البته طیف اظهار نظر کننده گان این "مانیفست" در میان چپها وسیعتر از این سه اظهار نظر بوده که از ذکر آنها خودداری می کنیم و به بررسی این سه نظر در زیر می پردازیم.

در طیف نیروهای اپورتونیست و بورژوایی نیز این "مانیفست" بخشا مورد تایید و بعضا مورد انتقاد قرار گرفته است که مشخصا از جانب نیروهای اپورتونیست راست نظیر گرداننده گان "راه توده" تحت عنوان این که از نظر تاکتیکی فاقد ارزش است به رد آن پرداخته شده؛ سلطنت طلبان از حمله ی گنجی به نظام مشروطه سلطنتی ناخشنودند و در طیف طرف داران اصلاحات دور و بر حاکمیت، برخی (از میان ملی-مذهبی ها)، به دلیل این که بورژوازی لیبرال هنوز استراتژی واحد خود را ندارد، پیشنهاد گنجی دایر بر مقابله مسالمت آمیز با حاکمیت از طریق نافرمانی مدنی مشروط(نظیر عدم شرکت در انتخابات و غیره) را زود رس ارزیابی کرده اند.

سیر تحول نظری گنجی از یک مدافع سرسخت جمهوری اسلامی به مدافع "جمهوری تمام عیار"، به معنای سیر حرکت او از طیف مدافعین بورژوازی تجاری به طیف مدافعین بورژوازی لیبرال است. این واقعیتی است که به وضوح در نوشته او بیان شده است. دیدن این واقعیت، اولین گام در تحلیل نظرات او است ، که به خاطر نظراتش در زندان جمهوری اسلامی، به سر می برد . کالبد شکافی نظرات

او ، بدون در نظر گرفتن این وضعیت، به "کشف شهود" منجر می شود که پایه و اساسی ندارد. این که او "معلق زده" یا حرکتش به نفع رژیم و یا به نفع بورژوازی لیبرال در درون رژیم کنونی تمام خواهد شد، مسئله مرکزی در این حرکت گنجی نیست. امروز دفاع از جمهوری سکولار به خواست مبرم کل جامعه ایران تبدیل شده که با نظام کنونی از نظر شکل اش مغایر است. اما این که این جمهوری سکولار چه باید باشد: جمهوری شورایی کارگران و زحمت کشان، جمهوری دموکراتیک خلق، جمهوری بورژوایی "تمام عیار" و... و یا حتی سلطنت مشروطه، بحث فراوان است.

هم چنین، تاثیر این "مانیفست" در شرایط کنونی آن طور که مرتضی محیط مدعی آن است، "عظیم" نیست، اما از دو جنبه قابل ملاحظه است: از یک سو، به طور مثبت و در حد خود، نشان دهنده ی ریزش نیروهای مدافع پروپا قُرس جمهوری اسلامی و تسریع روند فروپاشی آن است. در این میان ریزش اقشار بالائی آن عمده تا متوجه بورژوازی لیبرال خواهد شد و بخشی از پائینی ها نیز رو به مردم و نیروهای اپوزیسیون انقلابی خواهند آورد. از سوی دیگر آموزش منفی و عقب مانده ای دارد که از نظام سرمایه داری دفاع می کند. در حالی که در هیچ کشور سرمایه داری در طی بیش از ۲۰۰ سال اخیر، نه به صورت تمام عیار بلکه در حدی بشر دوستانه نیز جدایی دین از دولت، از بین بردن بقایای نظام استثماری و یا ستم فئودالی، احترام به حقوق بشر و از جمله حق کودکان و غیره تحقق نیافته و ادعای دموکراتیک بودن "جمهوری تمام عیار" از سوی گنجی، از اوتویی خرده بورژوایی او ناشی می شود که کشور آمریکا نمونه ی آن است - آمریکایی که در حال حاضر مشغول به خاک و خون کشیدن ملل ضعیف جهان برای حفظ منافع تنگ نظرانه ی مثنی سرمایه دار و اعمال هژمونی بر جهان است و سیاست خارجی اش انعکاسی است از سیاست درونی آن یعنی سیاست تپانچه و دلار، زندان و اعدام رایج در آمریکا ! تبلیغ این آموزش غلط که گویا مالکیت خصوصی مشکل ایران را حل می کند و ضدیت او با کمونیسم، ماهیت جمهوری دل خواه گنجی را برملا می کند.

آقای گنجی از چاله ی جمهوری اسلامی مستبد دین مدار به چاه سرمایه ی بزرگ جهان خوار در حال سقوط است و لذا مواضع اش علیرغم دفاع از جمهوری سکولار، نه دموکراتیک که ارتجاعی است. رد جمهوری اسلامی و دفاع از جمهوری سکولار، شرطی است لازم برای دموکرات شدن - آن هم در شکل - اما نه شرط کافی. زیرا دموکراسی بورژوایی در کشورهای تحت سلطه، در دوران انقلابات پرولتری و گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، حتی در سطح کلاسیک این دموکراسی، قابل تحقق نیست و به بورژوازی ضدانقلابی و امپریالیسم خدمت می کند. با توجه به این نکات پرداختن بیشتر به نوشته ی گنجی بی فایده است. در عین حال، از این فرصت استفاده کرده و به بررسی نظرات چپها خواهیم پرداخت و هدف این است که نشان دهیم چپ مدعی مارکسیست بودن، امروز بیشتر پُست مُدرن شده ، تلاش برای دستیابی به حقیقت نسبی را کنار گذاشته و به جای کوشش برای

تمرکز دادن افکار درست و براین اساس ایجاد تشکل سیاسی واحد طبقه کارگر، به پلورالیسم نظری و تشکیلاتی رسیده است. و لذا تغییر جهان را ول کرده و در تفسیر آن غوطه ور شده است.

در برخورد به بورژوازی چه نباید کرد؟

گرچه نظام بورژوایی اساسا با استثمار نیروی کار در بازار عرضه و تقاضا، انباشت ارزش اضافی و تبدیل آن به سرمایه، تبدیل نیروی کار به کالا و تلاش برای تمرکز دائمی سرمایه، معنا می‌یابد و صرف نظر از این که حاکمیت بورژوازی در شکل جمهوری سکولار، اسلامی، اسلامی دموکراتیک، تمام عیار و یا سلطنت مشروطه باشد، بورژوازی طبقه‌ای است در اقلیت در هر کشوری، صاحب سرمایه و مالک وسایل تولید، توزیع و مبادله و مدافع منافع ویژه و برتر خود در جامعه. لذا دموکراسی در زیر سلطه بورژوازی اساسا در خدمت حفظ و حراست از سرمایه و گردش آن است و در عین حال تامین نیروی کار مورد نیاز برای استثمار در بازار آزاد عرضه و تقاضا! به این اعتبار بورژوازی بلوک واحدی را تشکیل می‌دهد. اما بورژوازی با مشکلی درونی رو به رو است: رقابت سرمایه‌ها برای فتح بازارها و موقعیتهای رقیب. این رقابت هیچ گاه قطع نمی‌شود، مگر به طور لحظه‌ای، یعنی زمانی که منافع کل بورژوازی توسط گورکنان‌اش یعنی طبقه کارگر به خطر بیافتد. بورژوازی در طی حیات حدود ۳۰۰ ساله‌ی خود انواع جنگهای کشوری، بین دو کشور، بین چند کشور، جهانی و استعماری دست زده که دو جنگ جهانی اول و دوم بهترین مثال برای نشان دادن رقابت بورژوازی‌ها در جهان می‌باشد. ایران از این قاعده مستثنا نیست. تضاد منافع بین دو جناح بورژوازی: کمپرادور(دولتی و خصوصی و وابسته به سرمایه بزرگ امپریالیستی) و سرمایه متوسط و کوچک ملی که برای رشد خود شعار "عدم وابسته گی" به امپریالیسم، دفاع از "دموکراسی" و قانون مداری، دفاع از "صنایع داخلی" را ترویج می‌کرد، تا نیمه اول قرن بیستم به دلیل وجود قطب قدرتمند کارگری در جهان به طور موفقیت آمیزی به نفع بورژوازی متوسط پیش رفت. شعار "ملی کردن صنعت نفت"، "شاه باید سلطنت کند و نه حکومت"، و دفاع از قانون اساسی انقلاب مشروطیت، این بورژوازی را تا حد رسیدن به حکومت، در شرایط تاریخی ویژه ناشی از پیروزی سوسیالیسم بر فاشیسم، یاری رساند. اما ادامه‌ی این وضعیت مناسب حال امپریالیسم، کمپرادوریسم و سلطنت استبدادی نبود و بورژوازی ملی توسط کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از قدرت به زیر کشیده شده و سرکوب گردید. بنابراین، تضاد دو جناح بورژوازی در ایران واقعیت بود و نه افسانه، آن‌طور که دگماتیکیهای مطلق گرا تحت عنوان "تحلیل" ارائه دادند. در آستانه و پس از انجام اصلاحات ارضی فرمایشی دهه ۱۳۴۰، بار دیگر بورژوازی متوسط وارد کارزار شد، اما با وضعی آشفته تر و با پایه توده‌ای ضعیف تر.

در دهه ی ۱۳۵۰، زمانی که امپریالیسم جهانی پس از رشد اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم، بار دیگر بحرانهای اقتصادی را در برابر خود می دید و در عین حال دست به ادغام سرمایه ها در سطحی جهانی می زد تا جهان را زیر سلطه ی "بازار آزاد سرمایه" بکشد و در رقابت بین دو اردوگاه امپریالیستی و سوسیال-امپریالیستی، مسئله ی ایجاد "کمر بند امنیتی سبز" برای جلوگیری از نفوذ سوسیال-امپریالیسم در خاورمیانه، برایش اهمیت پیدا کرده بود و جنبش انقلابی کارگران و دهقانان و روشن فکران در ایران می رفت تا شیرازه ی نظام سلطنتی را از هم پاره کند، امپریالیسم برای عقیم کردن انقلاب بهمین ۱۳۵۷، مانع به قدرت رسیدن نیروهای مرتجع مذهبی نشد. گرچه این انقلاب باعث از میان برداشتن نظام سلطنتی وابسته شد و بورژوازی متوسط به درون قدرت راه یافت، اما این بار نیز ماندنش در قدرت دیری نپائید و توسط سرمایه تجاری از حاکمیت طرد شد. مع الوصف تضاد بین دو جناح سرمایه تجاری و لیبرال ادامه یافت. لازم به تذکر است که دست به دست شدن قدرت توسط این یا آن جناح بورژوازی تنها به تغییراتی در شکل و نه در محتوای نظام سرمایه داری در ایران منجر می شود و لذا در هر صورت منافی برای اکثریت عظیم مردم در بر ندارد. "بهارهای آزادی" بسیار سریع به "خزان و زمستان آزادی" منتهی می شود و نمونه ی تجاوز به حقوق زنان، تصفیه ی ادارات دولتی از "غیرخودی ها"، حمله به دانش گاه و بستن آن و حمله نظامی به کردستان و غیره در دو سال اول حیات جمهوری اسلامی، زمانی که هر دو جناح در قدرت حاکم بودند، نشان می دهند که ماهیت هر دو جناح و درجه ی اعتقادشان به دموکراسی تا چه حد است!

پس از رانده شدن بورژوازی متوسط از حاکمیت، به دنبال کودتای خرداد ۱۳۶۰ توسط جناح سرمایه تجاری و مذهبی و "یک دست" شدن حاکمیت و پایان گرفتن جنگ ارتجاعی عراق و ایران، بحرانی شدن بیشتر وضع اقتصادی ایران و رشد مبارزات مردم علیه رژیم، افتادن ثروتهای راکد باد آورده در جریان جنگ به دست عده ای تازه به دوران رسیده و عاطل و باطل ماندن آنها، همراه با فشار سرمایه بین المللی برای کشاندن حاکمین به قبول موارد دیکته شده توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، بار دیگر تضاد دو جناح سرمایه دار در ایران حاد شد.

اگر جناحی از درون خود حاکمیت-دوم خردادپها به رهبری خاتمی- پرچم بورژوازی لیبرال را در زمینه ی قانون مند کردن جمهوری اسلامی، به دست گرفت؛ این اساسا ناشی از وجود تضاد عینی بود در درون طبقه بورژوازی، خاتمی و امثالهم کوشیده اند تا این تضاد در چارچوب جمهوری اسلامی حل و فصل شود. اما بورژوازی لیبرال ایران، پس از آن که ناتوانی خاتمی را در جریان عمل آزمود، گرچه هنوز کاملا امیدش را به آن قطع نکرده، اما در صدد پیدا کردن جریانات رادیکال تری است که ورای جمهوری اسلامی می خواهند بروند و امثال طبرزدی و گنجی از نماینده گان این جریانات می باشند.

بدین ترتیب، قرینه سازی تاریخی و هم ردیف قراردادن گنجی با شریف امامی - که اولی زندانی رژیم

کنونی و مهره ی دست چنم سابق آن- با دومی که از سرکرده گان رژیم سلطنتی بود، قیاسی نادرست است. حتا هم ردیف قرار دادن شریف امامی با بختیار و یا مصباح یزدی و عسگراولادی با طبرزدی و گنجی، معقول نیست - هر چند که همه ی این حضرات مدافع نظام سرمایه داری در ایران در شکل یا شکلی دیگر، می باشند.

گفته می شود رشد تضاد مردم با حاکمین باعث معلق زنی افرادی از حاکمین می شود. این استدلال همه جانبه ای نیست. فراموش نکنیم که تضاد مردم با حاکمین در ۲۴ سال اخیر لحظه ای قطع نشده و روند فزاینده ای داشته است. گرچه طبیعی است که هرچه تضاد مردم با حاکمین رشد کرده و شدت یابد، این امر به تشدید تضاد در میان حاکمین و تلاش برخی از نخبه گان رژیم به تغییر سیاست رسمی جهت حفظ نظام، منجر می شود و به این اعتبار به همان گونه که هم اکنون جناح محافظه کار رژیم با تکیه به روش مرسوم چماق می خواهد مردم را به سکوت وادار کند، "اصلاح طلبان" شیوه نان قندی را اتخاذ کرده اند. در این جریان احتمال معلق زنی و چهره عوض کردن نیز افزایش می یابد. شریف امامی دیروز و خاتمی امروز را کم و بیش از این دست افراد می توان ذکر کرد. در حالی که بختیار، امیرانتظام، بنی صدر، طبرزدی و گنجی مدافع منافع بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی هستند.

شناخت دقیق این تضاد و نیروهای حامل آن، کمک می کند تا در هرلحظه مشخص و در مبارزه علیه کل بورژوازی، سمت حمله متمرکز ما در آن لحظه معین گردد و بجای تیراندازی در تمامی جهات و بی هدف، سنگر ارتجاعی مشخصی را هدف گیری کنیم. ما خواستار براندازی جمهوری اسلامی و برقراری حکومت شورائی کارگران و زحمت کشان هستیم. تحقق این امر از طریق هزاران مبارزه ی مشخص روزمره گذشته و نهایتا با قیام و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی حاکم، قدرت به دست کارگران و زحمت کشان می افتد. دشمن عمده ی ما جمهوری اسلامی است و در جمهوری اسلامی نیز خطرناک ترین نیرو محافظه کارانند. اما با کسانی که هم اکنون خواستار کنارگذاشته شدن جمهوری اسلامی و برقراری "جمهوری تمام عیار" می باشند، ما به طور لحظه ای سر جنگ نداریم. سیاست ما در قبال آنها باید افشای بی امان عوام فریبی های شان باشد که در لفافه ی دفاع از دموکراسی می خواهند از مناسبات سرمایه داری در شکل دیگری پاسداری کنند. اما آنها دشمن عمده ی ما نیستند.

پرولتاریا ضمن این که در سطح دفاع از اصول انقلاب پرولتری قاطع و سازش ناپذیر بوده و لحظه ای درنگ نمی کند، اما در سطح تاکتیک ها و برخورد به اوضاع روز با حداکثر نرمش پذیری عمل کرده و از فرصتهای بدست آمده برای ضربه زدن به دشمن عمده و پیش روی جنبش پرولتری در مسیر کسب قدرت سیاسی، باید استفاده بکند. این آموزشی است که مارکسیسم بارها روی آن تاکید گذاشته و تجارب انقلاب روسیه و چین مملو از این گونه تاکتیکها در خدمت به استراتژی کسب قدرت می باشند. به چند مثال زیر توجه کنیم :

امروز به حکم این که روزنامه‌های "اصلاح طلبان" و یا افرادی مثل هاشم آغاچری در خدمت مردم نیستند، آیا باید از بسته شدن این روزنامه‌ها و اعدام وی اظهار خوشحالی کنیم که مثلاً صدای یکی از مدافعین بورژوازی در اثر تضادهای درونی خودشان خفه شده! یا شدیداً از حقوق دموکراتیک آنها در داشتن آزادی قلم و بیان دفاع کنیم؟ جواب کاملاً روشن است دفاع از حق آزادی بیان و قلم، دفاع از حقوق کلیه ی شهروندان بوده و به بالابردن سطح آگاهی مردم خدمت می‌کند و تنها دگماتیکیهای بی‌مسئولیت می‌توانند از زیر این بار شانه خالی کنند.

در سالهای ۱۳۵۸-۱۳۶۰، تضاد بین دو جناح بورژوازی تجاری و لیبرال به درستی تشخیص داده نشد. اپورتونیستهای راست و سازش‌کار از قماش رهبری حزب توده و اکثریت به دفاع بی‌قید و شرط از جناح سرمایه‌داری تجاری که توسط آخوندها به رهبری خمینی و حزب جمهوری اسلامی حمایت می‌شد، پرداختند و لیبرالها را نوکر آمریکا خواندند. اپورتونیستهای چپ، ضمن مخالفت با کل رژیم، شعار "با همه نیرو علیه لیبرالها" به تبلیغ پرداختند. عدم تشخیص دشمن عمده خطرناک باعث شد تا از دو جهت راست و چپ، اپورتونیستها به تثبیت سرسختان رژیم پردازند و دیدیم که پس از کنار زدن بورژوازی لیبرال از قدرت، حکومت یک‌دست با قساوتی به مراتب شدیدتر و همه‌جانبه‌تر به قلع و قمع جنبشهای توده‌ای و سازمانهای ضد رژیم پرداخت.

اما چپهای ما از تاریخ درس نگرفتند. شبه‌تروتسکیستها خط مشی اپورتونیستی چپ را به کردستان نیز کشاندند. اگر در اواخر دهه ی ۱۳۴۰، "مبارزه ی مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" مشی اپورتونیستهای چپ آن دوره بود، که در مقابل مشی "مبارزه مسلحانه ی توده‌ای" تحت رهبری حزب کمونیست و لذا ضرورت سازماندهی پیشاهنگ پرولتاریا در وهله ی اول، قرار گرفت، در دهه ی ۱۳۶۰، مبارزه علیه کل بورژوازی به مثابه "هم استراتژی و هم تاکتیک" در مقابل "تمایز گذاری بین بورژوازی ملت تحت ستم کرد در جنگ با بورژوازی حاکم" و تمرکز پیکان تیز حمله به سوی نیروهای اشغال‌گر، قد علم کرد و به شکست جنبش انقلابی مسلحانه در کردستان خدمت نمود.

عدم دست‌یابی جنبش کمونیستی ایران به حزب واحد کمونیست، ناشی از نفوذ خرده‌بورژوازی انقلابی در میان جنبش کارگری و کمونیستی و اهمیت خرده‌بورژوازی در صحنه ی طبقاتی و سیاسی ایران که از انضباط آهنین پرولتاری هراس دارد، باعث شد که طی دو دهه ی اخیر لفاظی چپ جای سیاستها و تاکتیکهای پرولتاری را بگیرد. چپهای ما طبقه ی کارگر را به عرش می‌رسانند تا بتوانند خوب بر زمین بکوبند. گاه چنان وانمود می‌کنند که آگاهی در میان طبقه کارگر تابان حد بالاست که ضرورتی به لزوم ایجاد سازمان پیشرو طبقه کارگر نیست و بردن مارکسیسم به درون طبقه ی کارگر و تلفیق آن با جنبش کارگری نادرست است! در مقابل هستند جریاناتی که طبقه ی کارگر را چنان دچار تضادهای درونی و اختلاف منافع با یک‌دیگر می‌بینند که پلورالیسم سیاسی تشکیلاتی را

در درون آن جار می زنند. برخی دیگر ادعا می کنند که حزب طبقه کارگر باید از روز تولدش بالغ بوده و نه تنها خط مشی همه جانبه ی درست بلکه باید در برگیرنده ی اکثر کارگران پیشرو باشد. این افراط و تفریط ها چنان گسترده هستند که در حوصله ی این مقاله نیست که تک تک آنها باز گو شوند. تنها به همین بسنده می کنیم که نفوذ ایده ثولوژی خرده بورژوازی در درون جنبش کمونیستی مانعی در راه تحرک آزادانه ی آن شده است.

مثال دیگری بزینیم: کارگران در ماههای اخیر مبارزه ای را برای دفاع از قانون کار موجود و مخالفت با تغییر آن به سود کارفرمایان پیش بردند. همه می دانند که این قانون توسط کارگران نوشته نشده و دربرگیرنده ی منافع اساسی آنها نیست. آیا این مبارزه کارگران را باید تخطئه کرد و یا به دفاع از آن برخاست؟ در جنبش کارگری بارها کارگران با شم طبقاتی خود درمی یابند که در شرایط پراکنده گمی نیرو، آنها باید تن به سازش با بورژوازی بدهند تا بخشی از منافع خود را از حلقوم او بیرون بکشند. آیا این عمل تاکتیکی کارگران نشانه ی واداده گمی آنها در برابر بورژوازی است؟ مبارزه ی طبقاتی بغرنج تر از تحلیلهای سیاه یا سفید چپها است و لذا از نظر تاکتیکی باید نهایت نرمش پذیری را داشت و تاکتیک را با استراتژی و اصول عام مبارزه قاطی ننمود. با توجه به آن چه که مفصلا در بالا ذکر شد، در برخورد به "مانیفست" اکبر گنجی نه تنها باید آن را نمونه ای از وجود تضاد حاد بین دو جناح بورژوازی دانست و به این تضاد دامن زد، بلکه دقیقا مشخص نمود که این نوشته به کدام جناح خدمت می کند و نقش آن در شرایط تاریخی کنونی مبارزات توده ها چیست. با توجه به این که آن نوشته، جمهوری اسلامی را که دشمن عمده ی مردم در شرایط امروز است، هدف قرار داده لذا جنبه ای مثبت دارد که دفاع از سکولاریسم است. اما از آن جا که سکولاریسم مشکل عمده ی جامعه ی ما نیست، بلکه مشکل حاکمیت بورژوازی است و این نوشته به بورژوازی لیبرال خدمت می کند که او نیز سرکوب گر است، لذا برخلاف مرتضی محیط اکبرگنجی "دموکراتی پیگیر" نیست. دموکراتهای پیگیر در درجه ی اول کمونیستها و پرولتاریا هستند که هیچ گاه مخالف با دموکراسی نیستند و برای تحقق آن مبارزه می کنند و در درجه ی دوم متحدین نزدیک پرولتاریا، قشر وسیع زحمت کشان، که هم راه آن، از جمله در نبرد برای دموکراسی شرکت می کنند. گنجی با دفاع از مالکیت خصوصی بر وسایل تولید از "دموکراسی بورژوازی" دفاع می کند که ناپیگیر است و به نفع اقلیت استثمارگر می باشد. هم چنین ادعای ایرج آذرین در مورد این که "مانیفست" گنجی به بورژوازی لیبرال در چارچوب نظام جمهوری اسلامی خدمت می کند، نادیده گرفتن حرکت بورژوازی لیبرال در جهت بُرش از حاکمیتی است که منافع آن را نمی تواند در چارچوب ولایت فقیه، تامین کند و خواستار جدایی دین از دولت است.

در برخورد به مارکسیسم چه نباید کرد؟

در این بخش، روی سخن ما با تشکلهای و افرادی است که خود را کمونیست می نامند، از مارکسیسم دفاع می کنند و در تلفیق آن با شرایط مشخص ایران به دو نتیجه ی کاملاً متضاد می رسند: نظر اول نظام تولیدی و به تبع آن مناسبات تولیدی را در جامعه ایران ماقبل سرمایه داری ارزیابی می کند و برای بورژوازی صنعتی هنوز نقشی قابل است و دیدگاه دوم نه تنها نظام بورژوایی را در ایران غالب می داند و انقلاب ایران را سوسیالیستی بلکه آن را در مرحله ی گذار به کمونیسم ذکر می کند!

هر دوی این دیدگاهها از اکونومیسم راست و چپ در برخورد به مرحله ی انقلاب ایران و پیروزی آن نشأت می گیرند. در مورد دیدگاه اکونومیستی راست باید گفت که اینان علیرغم اذعان به این که امپریالیسم مانع رشد صنعتی مستقل کشورهای عقب مانده می شود و به این اعتبار نوزاد بورژوازی در این کشورها از بدو تولدش ناقص الخلقه است، این نقص را نادیده گرفته و با مقایسه ی آن با تولد و رشد بورژوازی کلاسیک در قرون ۱۷ تا ۱۹، به این نتیجه می رسد که مرحله ی انقلاب ایران کماکان دموکراتیک است. گوئی که انسان ناقص الخلقه، انسان به حساب نمی آید!

مرتضی محیط در پرسش و پاسخ با مجله "نگاه" در ۲۵ مارس ۲۰۰۱ (رجوع شود به دفتر ۸ - ژانویه ۲۰۰۲) می گوید: "از دیدگاه مارکس زمانی می توان جامعه ای را سرمایه داری خواند که الف- سرمایه صنعتی بر سرمایه های تجاری، دلالی و ربائی چیرگی کامل پیدا کرده باشد و این چیرگی نه تنها در حوزه تولید باشد، بلکه نمودهای مشخص آن در راس هرم قدرت سیاسی قرار گرفته باشند؛ ب- علم و تکنولوژی به درجه ای از پیشرفت رسیده باشد، که کار نه تنها به طور رسمی، بلکه به طور واقعی زیر شمول سرمایه رفته باشد و شیوه ی بیرون کشیدن کار اضافی از کارگر نه فقط به صورت ارزش اضافی مطلق... بلکه به صورت ارزش اضافی نسبی ... باشد؛ ج- علم و تکنولوژی تنها به صورت غیر اندام وار به صنایع و کشاورزی و خدمات پیوند نخورده باشد، بلکه بخشی اندام وار از فرهنگ جامعه شده باشد...؛ و- قوانین حاکم بر جامعه قوانین بورژوازی باشد) "جدایی دین از دولت"، "قرارداد اجتماعی و قانون گرایی"، "برابری حقوق افراد زن و مرد- در برابر قانون" و "عرفی کردن قوه قضائیه و استقلال آن" وی براساس این تحلیل مرحله ی انقلاب را "دموکراتیک" ارزیابی می کند و در جای دیگر می نویسد: "مرحله ای که انقلاب مداوم کنونی در حال گذار از آن است" (نقدی بر مانیفست جمهوری خواهی اکبر گنجی) و مدافعین جمهوری سکولار، قانون گرایی و "جامعه مدنی" را در راستای این انقلاب قرار می دهد: " آنچه در جامعه ایران در حال روی دادن بوده است "سیر طبیعی" و پیشرونده یک مبارزه دموکراتیک اصیل و خودساخته است که نه ارتجاع حاکم می تواند آن را تحمل کند و نه امپریالیسم آمریکا می تواند در برابر آن بی تفاوت باشد" (همان جا) . از این رو نه تنها مبارزه جانانه

اکبرگنجی علیه ارتجاع حاکم و نیز از موضعگیری او در برابر قانون اساسی جمهوری اسلامی و بنیانها و بنیان گذار آن باید به طور قاطع حمایت کرد، بلکه پشتیبانی خود را از راه حل پیشنهادی عملی او نیز باید اعلام کرد" (همان جا). اما "دفاع بی چون و چرای اکبر گنجی از خصوصی سازیهای گسترده... و این همان دانستن "آزادی و دموکراسی" یا این گونه اقدامات... باید مورد نقد قرار گیرد" (همان جا)

این گونه شیفته گی به سخنان اکبر گنجی یاد آور شیفته گی نیروهای چپ قبل از و تا مدتی بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به سخنان خمینی است! خمینی در ظاهر ضدامپریالیستی قدم جلو گذاشت تا سر از پان اسلامیسیم وحشیانه درآورد. اکبر گنجی ضدکمونیست است، برای بورژوازی لیبرال شمشیر می زند و راه حل هایش هم "نافرمانی مدنی مشروط" است. محیط چنان از زاویه دید اکونومیستی به پدیده ی گنجی نگاه می کند که عملاً با اقتصاد سیاسی یک سره خداحافظی نموده و می پندارد که امپریالیسم خواهد گذاشت تا رویاهای گنجی جز در حد قرار گرفتن کامل ایران در زیر سلطه ی "بازار آزاد سرمایه داری" امپریالیستی، تحقق یابد و یا بورژوازی لیبرال حقی از کارگران و زحمت کشان را به رسمیت خواهد شناخت!؟

طنز تاریخ این است که آن چه که بورژوازی ایران طی ۱۰۰ سال تلاش خود قادر به انجام آن نشد، پرولتاریا باید در عرض ۱۰۰ روز انجام دهد! اما نه در جهت انکشاف تولید و مناسبات سرمایه دارانه، بلکه در جهت تحقق مسایل دموکراتیک و گذار تدریجی به تولید و مناسبات سوسیالیستی! آیا ۱۰۰ سال تجربه کافی نیست که درک شود اولا بورژوازی قادر به تحقق جامعه پیشرفته سرمایه داری در ایران نیست و ثانیاً ضدیت آن با پرولتاریا و کمونیستها و گرایش به سمت کعبه آمال اش (کشورهای پیشرفته صنعتی) او را منزوی تر از آن می کند که قادر به چنین کاری گردد. پرولتاریا با متحدین نزدیک اش زحمت کشان شهر و روستا و احتمالاً با خرده بورژوازی قشر پائین، باید انقلاب سوسیالیستی را به پیش ببرد، حکومت شورایی را مستقر سازد و به کمک این اکثریت عظیم جامعه بقایای مناسبات ماقبل سرمایه داری و سرمایه داری را برای همیشه به گورستان تاریخ روانه کند. پرولتاریا تحت هیچ عذر و بهانه ای نباید پلکان ترقی بورژوازی لیبرال به قدرت باشد. سکولاریسم آن و صنعت گرایی اش بیشتر از هنرنماییهای نخواهد بود که طی بیش از ۸۰ سال در ترکیه "سکولار" به وقوع پیوسته است!

این درست است که نظام سرمایه داری ایران بسیار عقب افتاده است و جایگزین شدن نظام ولایت فقیه به جای نظام شاهنشاهی عمق فاجعه را نشان می دهد. اما مگر نه این بود که وقتی که جنبشهای توده ای می رفتند تا با سرنگونی رژیم شاه، رژیم دموکراتیکی را در ایران مستقر سازند، دست امپریالیسم از آستین در آمد، خمینی بر تخت ولایت جلوس کرد و انقلاب بهمن را به شکست کشاند! این امپریالیستها هنوز هم وجود دارند. برخی که در نزد ایرانیان آبرو باخته بودند، اکنون به برکت رژیم

ولایت فقیه، در ایران طرف دار پیدا کرده اند که از درون خود بورژوازی هستند! پس بورژوازی رو به بالا و به امپریالیستها دارد و نه روبه پائین و به توده های کارگر و زحمت کش! انتظار مستقر کردن دموکراسی توسط بورژوازی را در کشورهای عقب مانده داشتن، انتظاری عبث است!

مع الوصف مطلق کردن عقب مانده گی و ادعای این که شیوه ی تولید و مناسبات سرمایه داری در ایران حاکم نیست، چشم بستن به روی واقعیات است. در این نوشته قصد این نیست که از شیوه تولید و مناسبات ناشی از آن در ایران بررسی همه جانبه ای صورت گیرد، ولی آن چه برای مارکسیستها ملاک قرار می گیرد روند رشد است و نه استقرار کامل یک شیوه تولید بدون هیچ کم و کاست. چون که در چنین صورتی بررسی معنای خود را از دست می دهد. توجه کنیم :

۱) رشد شهرنشینی از ۲۱٪ کل جمعیت ایران در سال ۱۲۸۵ به ۶۶٪ در سال ۱۳۸۱ رسیده است. این رقم گویای حرکتی کند ولی پیوسته در جهت فروپاشی نظام تولیدی فئودالی است. زیرا انسان عامل درجه اول در تولید است. هیچ کشوری را در جهان نمی توان یافت که در آن اکثریت جمعیت در شهرها زنده گی کنند ولی شیوه تولید و مناسبات غالب در آنها فئودالی باشد! زیرا با نظام تولیدی فئودالی نمی توان احتیاجات این جمعیت عظیم را برآورده ساخت. "مهندس وحدتی اصل، عضو هیات مدیره سازمان عمران و بهسازی، در ۵ آبان ۱۳۸۱ اعلام کرد که گرایش عمده حاشیه نشینان به سوی کلان شهرهایی است که فرصت شغلی و جاذبه های بیشتری دارند. متاسفانه در سالهای اخیر اسکان غیر رسمی در حاشیه شهرهای درجه ۲ و کوچک تر نیز شیوع یافته است. از ۱۳۵ هزار روستای موجود در کشور، نزدیک به ۵۰ هزار روستا خالی از سکنه و بدون جمعیت شده است" (رسالت ۶ آبان ۱۳۸۱) :

۲) درآمد سرانه در ایران درحال حاضر حدود ۱۵۰۰ دلار در سال است. که با توجه به جمعیت بیش از ۶۵ میلیونی ایران رقمی معادل ۱۰۰ میلیارد دلار برای کل ایران می شود. این درآمد سرانه با مقایسه با درآمد سرانه در سوئیس که رقم ۴۱۰۰۰ دلار در سال است، عمق عقب افتاده گی اقتصادی ایران را نشان می دهد. مع الوصف اگر درآمد حاصل از فروش نفت خام را (بدون در نظر گرفتن عامل نیروی کار در استخراج و حمل و نقل آن) و بدون در نظر گرفتن نوسانات قیمت نفت، حدود ۲۰ میلیارد دلار فرض کنیم. اگر درآمد حاصل از مالیات به کالاهای وارده را مثلاً ۵ میلیارد دلار در نظر بگیریم، از ۷۵ میلیارد دلار باقی مانده که مربوط به بخش تولید و خدمات داخلی می شود، که در یک تقسیم برابر درآمد (که در واقع به ضرر شهرنشینان و به سود ده نشینان محاسبه شده) نسبت به جمعیت شهرها و روستاها به ترتیب رقم ۵۵ میلیارد و ۲۰ میلیارد به دست می آید. به فرض این که سهم کشاورزی صنعتی را معادل تولیدات کارگاهی در شهرها در نظر بگیریم، حدوداً سهم شهرها ۳ برابر سهم روستاها می شود. آیا خود این محاسبه ی تقریبی نشان دهنده ی غلبه ی تولید کالائی صنعتی بر

تولید فئودالی و ماقبل سرمایه داری نیست؟! :

(۳) شاغلین کارگاههای بزرگ (بالتر از ۱۰ نفر) در سال ۱۳۵۵، ۲۵۵ هزار نفر بود که در سال ۱۳۷۵ به ۸۴۶ هزار نفر رسید (رشدی معادل ۲۰٪) :

(۴) توزیع انواع کود شیمیائی از حدود ۱,۷ میلیون تن در سال ۱۳۶۵ به ۲,۳۷ میلیون تن در سال ۱۳۷۸ افزایش یافت (رشدی معادل ۵۰٪) که تا حدی نشان دهنده ی گرایش به کشت عمقی و روند صنعتی شدن تولید کشاورزی می باشد:

(۵) افزایش ظرفیت گاو‌داریهای صنعتی از ۷۰۷۵ عدد با ۶۸۵۵۹۲ راس گاو در سال ۱۳۶۹ به ۹۰۴۲ عدد با ۹۶۲۲۲۸ راس گاو در سال ۱۳۷۵ رسید (رشدی معادل ۳۵٪ در تعداد موسسه و حدود ۴۰٪ در تعداد گاوها طی ۶ سال) :

(۶) تولید گوشت مرغ و تخم مرغ از ۳۹۰ هزار تُن گوشت مرغ و ۳۰۰ هزار تُن تخم مرغ در سال ۱۳۶۵ به ۷۲۵ هزار تُن گوشت مرغ و ۵۷۰ هزار تُن تخم مرغ در سال ۱۳۷۸ با رشدی معادل ۸۶٪ در تولید مرغ و ۹۰٪ در تولید تخم مرغ) :

(۷) تولید گندم از حدود ۲,۳ میلیون تُن در سال ۱۳۶۵ به حدود ۶,۶ میلیون تُن در سال ۱۳۷۷ رسید (با رشدی معادل ۲۰۰٪) :

(۸) تولید جو از حدود ۰,۱۱۶ میلیون تُن در سال ۱۳۶۵ به حدود ۰,۳۲ میلیون تُن در سال ۱۳۷۷ رسید (با رشدی حدود ۲۰۰٪) :

(۹) سرمایه گذارها از حدود ۶,۸ میلیارد ریال در سال ۱۳۶۵ به حدود ۲۵,۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۷۷ رسید که با توجه به پائین رفتن ارزش ریال رشد چندان قابل ملاحظه ای نیست :

(۱۰) ارزش افزوده در فعالیتهای کشاورزی در سال ۱۳۷۰، ۱,۲ میلیارد دلار بود که در سال ۱۳۷۵ به ۴,۸ میلیارد دلار به قیمت جاری رسید :

(۱۱) خطوط راه آهن اصلی از ۴۵۶۷ کیلومتر در سال ۱۳۶۵ به ۶۳۹۸ کیلومتر و خطوط فرعی طی همین مدت از ۱۲۳۵ کیلومتر به ۲۲۴۰ کیلومتر در سال ۱۳۷۸ رسید :

(۱۲) تعداد تلفنهای نصب شده از ۱۷۶۶۹۸۰ عدد در سال ۱۳۶۵ به ۹۴۵۶۶۹۱ عدد در سال ۱۳۷۸ رسید :

(۱۳) تعداد دانش آموزان از ۱۱۱۲۷۶۰۷ نفر در سال تحصیلی ۶۵-۶۶ به ۱۹۰۳۶۳۰۷ نفر در سال تحصیلی ۷۸-۷۹ رسید :

(۱۴) تعداد باسوادان در سال ۱۳۷۵ ۵۲,۲۹۵ میلیون نفر از ۶۰ میلیون نفر جمعیت کشور بود. محسن میرزائی قائم مقام نهضت سوادآموزی در شیراز در چهارشنبه ۱۰ مهرماه ۱۳۸۱ تعداد بی سوادان مطلق را ۸,۵ میلیون نفر و تعداد افرادی که حداکثر تا ۵ کلاس سواد دارند ۱۱ میلیون نفر ذکر کرد :

(۱۵) و بالاخره در سال ۱۳۷۸ طبق آمار مرکز آمار ایران از کل جمعیت شاغل کشور (۱۹ میلیون نفر)

۲۷,۳۶٪ در بخش کشاورزی، ۳۰,۶۲٪ در بخش صنعت و ۴۲,۲٪ در بخش خدمات فعال بوده اند.

ارقام ذکر شده در بالا نه نشانه‌ی رشد چشمگیر سرمایه‌داری در ایران، بلکه نشان دهنده‌ی رشد کند اما پیوسته‌ی آن می‌باشد. در حالی که تولید فئودالی و یا ماقبل سرمایه‌داری به حاشیه رانده شده اند.

بدین ترتیب بورژوازی ایران در کلیتش و به ویژه بخش صنعتی به دلیل حاکمیت رژیم ولایت فقیه و دخالت‌های امپریالیستی از انکشاف سریع برخوردار نبوده و به همان نسبت نیز اجرای دموکراسی بورژوایی، با قید و بندهای زیاد ماقبل سرمایه‌داری هم راه است. خود این امر نشان می‌دهد که نقش بورژوازی در استقرار دموکراسی در ایران بیش از پیش محدود مانده و طبقه بورژوازی در کلیت اش ارتجاعی شده است. حلاوحلوا کردن‌های اکبرگنجی نیز دهان توده‌های میلیونی کارگر و زحمت کش را شیرین نخواهد کرد، هرچندهم که مدافعین بورژوازی لیبرال برای او دست بزنند و بازارگرمی کنند.

و اما اکونومیست‌های چپ ایرانی، با حرکت از این ادعا که شکست سوسیالیسم در روسیه ناشی از از بین بردن کارمزدی بود و نتیجه‌گیری سطحی از این که "در تمام جوامع سرمایه‌داری امروز، نه فقط اروپا و آمریکا و استرالیا و ژاپن، بلکه در جوامعی مانند هندوستان و کره و مالزی و ایران و آفریقای جنوبی و مصر هم، برپا کردن مناسبات جامعه‌ی کمونیستی کاملاً ممکن است". "یک انقلاب کارگری در این گونه کشورها، پس از استقرار و تثبیت خود، فرمان سلب مالکیت از سرمایه داران را صادر کرده و برنامه‌ی بلاواسطه‌ی خود را برای از بین بردن کارمزدی، مشروط کردن حق استفاده از نعمات زندگی به‌طور برابر به تولد و شهروندی افراد در آن جامعه را اعلام خواهد کرد". (تکیه از ما است) "اساس و بنیان برنامه‌ی حکومت کارگری در این دوره و در آغاز قرن بیست و یکم دیگر برقراری بلاواسطه‌ی کمونیسم است". "اگر بورژوازی جامعه را خراب و ویران تحویل مردم و کارگران و حکومت آن بدهد (که می‌دهد!) روشن است که گذار از دوره‌ای برای ایجاد آن حداقل‌های مورد اشاره مارکس لازم خواهد بود." (فرهاد بشارت - بی‌ریطی معضل "کمونیسم در یک کشور" به کارگران - مجله نگاه، دفتر دهم، ص ۴۱، ژوئن ۲۰۰۲) اما از آنجا که برای لفاظی‌های چپ امروز هرچی نیست، وی خود را مجبور می‌بیند که در عامیات نگهدارنده تا مشتش باز نشود. او می‌نویسد: "از طرف دیگر مدت و دوره‌ی جنگ و اقدامات انقلابی برای خنثی کردن حملات بورژوازی زخم خورده و سلب مالکیت شده و امکانات واقعی تولیدی و مدنی جامعه‌ای که حکومت کارگری تحویل خواهد گرفت را امروز برای هیچ جامعه‌ای نمی‌توان پیش بینی کرد" (همان جا، ص ۴۲)

به راستی بشارت از این عام‌گوئی ضد و نقیض خسته نمی‌شود؟ مگر انقلاب پرولتری خصلتی جهانی ندارد؟ مگر انقلاب در یک کشور علی‌رغم جان‌فشانیه‌های کمونیست‌ها تحت سخت‌ترین فشارهای بورژوازی داخلی و بین‌المللی قرار نگرفته و نخواهد گرفت؟ مگر بورژوازی با رخنه در

حساس‌ترین ارگان تشکیلاتی پرولتاریا، آن را از درون فاسد نساخت؟ مگر لنین همان چند سال اول حیات سوسیالیسم ننوشت که مقاومت بورژوازی خلع شده از قدرت، صد برابر افزایش یافته و از بین بردن مالکیت کوچک و عادات و سنن به مثابه مهیب‌ترین نیروی ترمز کننده به زمان زیادی نیاز دارد و تنها با غلبه بر بورژوازی و درهم کوبیدن آن با انقلاب و قیام پرولتری مشکل حل نمی‌شود و لذا دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم یک دوران کامل تاریخی است و به همین علت در جزیره سوسیالیسم در یک کشور که باید پیوسته امواج سهمگین دریای سرمایه داری را تحمل کند به پایان رساندن حتی سوسیالیسم ممکن نیست، چه رسد به گذار به کمونیسم و باید انقلاب جهانی به کمک روسیه بشتابد؟ آقای بشارت اگر به ایران نمی‌تواند برود تا ببیند که رمالها چه بازار پر رونقی دارند، حد اقل در تلویزیون رونق‌گیری کلیساهای ارتودوکس را در کشورهای بلوک سابق شرق می‌بیند و رفتن مردم به دست بوسی فرزندان راسپوتین را! پس اگر شیوه‌ی تفکر مارکسیستی را به کار بندد باید بنویسد که تجربه‌ی انقلاب اکتبر نشان داد که ساختن سوسیالیسم در یک کشور با مصائب زیادی از جانب دشمنانش روبه‌رو می‌شود و مادام که سوسیالیسم در کشورهای صنعتی مهم پیروز نشود و سوسیالیسم به نیروی عمده اقتصادی در جهان تبدیل نشود، جنگ طبقاتی در درون کشورهای سوسیالیستی ادامه خواهد یافت و به قول مائوتسه دون "مسئله‌ی کی بر کی" را در کشورهای سوسیالیستی نمی‌توان یک شبه حل نمود! کیست که نخواهد یک ساعته مسئله استثمار انسان از انسان، کارمزدی، از بین بردن تضاد شهر و روستا، از بین بردن تضاد کاریدی و کار فکری و غیره در جوامع بشری حل نشود و رهایی بشریت با گذار به کمونیسم و جامعه جهانی بی طبقه که در آن "یکی در خدمت همه و همه در خدمت یکی باشند" تحقق نپذیرد. اما مسئله بر سر چه گونه‌گی تحقق آنها است و نیروهای ترمزکننده را در سوسیالیسم نمی‌توان با وعده‌ی از بین بردن کارمزدی از شکست آن نقش داشتند، اما روند مبارزه طبقاتی در چین نشان داد که با شکست انقلاب بورژوازی دوباره قد علم کرد و پرولتاریا را از حاکمیت ساقط نمود، همان طور که در شوروی اتفاق افتاد، اما نه در سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۸، بلکه در اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰. وگرنه بورژوازی برای سرنگونی کامل سوسیالیسم بیش از ۶۰ سال وقت نمی‌گذاشت و کلیه‌ی آثار سوسیالیسم در روسیه را یک شبه نابود می‌کرد؟!!

در این بی‌راهه‌ی دگماتیستی، ناصر پایدار به آن حداقل احتیاطی که فرهاد بشارت در آماده ساختن زمینه برای تحقق کمونیسم از خود نشان می‌دهد نیز اعتقادی نداشته و مدعی است: "دهه هاست که کل جهان زیر فشار تراکم سرمایه دم کرده است. رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار در وجه به وجه کره‌ی زمین به رابطه‌ی مسلط اقتصادی مبدل شده است. طبقه‌ی کارگر در عقب افتاده‌ترین ممالک گیتی به عنوان یکی از دو طبقه اساسی جامعه در صحنه‌ی مناسبات اساسی طبقات، موجودیت

یافته است. رشد نیروهای مولده سوسیالیستی در بطن جامعه کهنه ی کاپیتالیستی، که مصداق گفته ی مارکس در عبارات بالا است از دهه ها پیش در سراسر جهان لباس واقعیت پوشیده است" (کمونیسم و ملزومات پیروزی- همان جا- ص ۲۹)- تکیه از ما است. و یا " چرا باوجود بالفعل بودن سوسیالیسم، باوجود فراهم بودن کل شرایط تولیدی و تکنیکی و اقتصادی و عینی لازم برای لغو کارمزدوری در دنیا، باوجود این که کمونیسم یک جنبش ریشه دار و درونی یا ریشه دار ترین و درونی ترین جنبش در درون طبقه ی کارگر است، آری چرا با وجود همه ی این مشعل پیکار توده های کارگر جهان برای برچیدن بساط بردگی مزدی در هیچ گوشه ای با فروغ کافی نمی سوزد؟ و سؤال اساسی تر این که، برای پر فروغ ساختن این مشعل در چهارگوشه ی دنیای آکنده از دود و دم و تعفن سرمایه داری باید چکار کرد؟" و جوابش "به راه انداختن جنبش لغو کار مزدوری است" (همان جا - ص ۳۰)

اگر به مبارزات روزمره ی پرولتاریا در سراسر دنیا نگاه کنیم، در پیش رفته ترین کشورهای سرمایه داری که در آنها بیش از یک قرن است که تولید وسیع اجتماعی شده و نیروی کار تقریباً تماماً به کالا تبدیل گشته، کارگران هنوز برای افزایش مزد و دیگر امکانات رفاهی خود در عرصه ی اقتصادی، مبارزه می کنند و رفرمیسم سوسیال دموکراسی، طبقه ی کارگر را تا حد قابل ملاحظه ای مسخ کرده است. در کشورهای مذهب زده ای مثل ایران درخواستها به مراتب عقب تر از این است و کارگران برای بدست آوردن مزدهای معوقه ی ۲ تا سه ساله مبارزه می کنند! فروش کودکان به مثابه نیروی کار در شکل برده داری آن نیز در آفریقا به طور معمول جریان دارد. برده های سکس مسئله روز در کشورهای پیشرفته شده است. بی کاری در جهان غوغا می کند و اتفاقاً نظام جهانی امپریالیستی با انقلاب تکنولوژیکی و با وابسته تر کردن هرچه بیشتر نیروی کار به ماشین از یک سو و دامن زدن به ایجاد ارتش میلیاردی بی کاران و درعین حال برای جلوگیری از بحرانهای اجتماعی پرداختن پول ناچیزی به بی کاران، به شکلی وارونه دارد کارمزدی را "لغو" کرده و به نوعی ظاهراً با خود کار کردن درافتاده است! بنابراین در پراتیک مبارزاتی طبقه ی کارگر، هیچ حرکتی در جهت لغو کارمزدی مشاهده نمی شود و این امری طبیعی است چون که مربوط به آینده است و تازمانی که بورژوازی برسر قدرت باشد، استثمار نیروی کار علت وجودی آن خواهد ماند و سرنگونی آن در دستور کار پرولتاریا و نه لغو کار مزدی! نفرت به حق از عمل بورژوازی جهانی هم دلیل کافی برای بسیج جهت لغو کار مزدی ایجاد نمی کند. در کشورهائی نظیر سومالی، حتا حکومت نیمه متعارفی بورژوایی هم برقرار نیست. در افغانستان سران قبایل حکم می رانند، و اعتراض به حق دانشجویان گرسنه در کابل به خاک و خون کشیده می شود! در ایران، نیمی از نیروی کار(زنان) را به برده گی مردسالاری کشانده اند. در جهان، بیش از ۲ میلیارد انسان با روزی ۱ تا ۲ دلار زنده گی می کنند. جنبش لغو کارمزدی چه پیامی برای این وضعیت در شرایط حاکمیت سرمایه داری، دارد؟

اگر منظور این است که لغو کارمزدی می تواند پرچمی برای متشکل شدن کمونیستها در یک حزب و ایجاد رهبری با اتوریتته برای کارگران و زحمت کشان بشود، که سخت اشتباه است. زیرا فرقه گرایی به قدری "مقدس" جلوه داده می شود که کسی گوش به شنیدن این شعار نمی دهد؛ خط کشی با فرقه گرایی ناشی از نفوذ خرده بورژوازی در درون جنبش سیاسی طبقه کارگر اولین ضرورت برای کسانی است که مدعی هستند به پرچم مارکس وفادارند، تا از طریق جمع شدن به دور این پرچم و نه تفسیرهای آن چنانی کردن از آن، متحد شوند و زمینه را برای رفتن به پیش و احتمالاً رسیدن به این که مشکل عمده جنبش کارگری و کمونیستی عدم توجه به ایجاد "جنبش لغو کار مزدوری" است؟

در جامعه ی طبقاتی اقتصاد با سیاست چنان عجین است که نمی توان با بررسی اقتصاد بدون توجه به سیاست و بالعکس، به حقیقت نسبی رسید به علاوه عدم توجه به مسایل مشخص روز و مسایل مبرم کمونیستها، تمرکز روی مسایل استراتژیک و کشاندن آنها به حد مسایل روز و ناتوانی در حل این مسایل، باعث می شود که چپها اسبهای خیال را به جولان درآورده و دست به دامن نقطه نظرات عام و بی مصرف در شرایط کنونی گردند. اکونومیستها چپ ما می روند تا بر سر مسئله لغو کار مزدی، مارکس و لنین را نیز به زیر اخیه بکشند! با اکونومیسم نمی توان جنبش کمونیستی و کارگری با اتوریتته به وجود آورد. باید از آسمان پا روی زمین گذاشت، گل را دید و همان جا رقصید!

چه باید کرد ؟

بعد از گذشت نزدیک به ۱۵۵ سال از انتشار "مانیفست" حزب کمونیست و ۸۵ سال از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه تحت رهبری حزب بلشویک، جنبش چپ مدعی مارکسیست و کمونیست بودن در ایران هنوز به این معرفت ابتدائی دست نیافته است که کمونیسم، بدون شیوه و عمل کمونیستی و باقی ماندن در حد نظری، قادر به هیچ گونه تاثیرگذاری در مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا نیست. می توان دهها سال حول این که چه برنامه ای درست است مبارزه ی ایده یولوژیک راه انداخت؛ می توان صدها کتاب در رابطه با اهمیت کمونیسم برای رهائی بشر از ظلم و جور طبقات استثمارگر و ستمگر در جوامع طبقاتی نوشت؛ اما هیچ کدام از این فعالیتهای نظری به تنهایی دردی را درمان نخواهد کرد. مبارزه ی نظری امری در خود نیست، بلکه در خدمت رسیدن به سیاستهای درست و متعاقب آن پیاده کردن این سیاستها در عمل است. این درست است که مبارزه ی پرولتاریا علیه بورژوازی، بدون مبارزه ی ایده یولوژیک درجا زده و پا را از حد اکونومیسم و پراگماتیسم فراتر نخواهد گذاشت که نتیجه اش شکست است. اما مبارزه ی ایده یولوژیک بدون ارتباط و پیوند با مبارزات روزمره و دراز مدت طبقه ی کارگر، بدون شرکت در این مبارزات و درک ضرورتها و آزمایش سیاستها و ره نمودها در عمل، خصلتی صرفاً آکادمیک به خود گرفته و نفوذ و اعتبارش از سطح

مدارس علوم سیاسی و فرقه های کوچک شدیداً دگماتیک و سکتاریست، فرا تر نخواهد رفت.

بیش از ۳۰ سال است که در جنبش چپ ایران، ماهیت طبقاتی جامعه مورد بحث قرار گرفته، هزاران صفحه در مورد آن نوشته شده و هنوز هم ادامه دارد، بدون این که نتیجه ای از آن در جهت حل کم و بیش نهائی مسئله حاصل شده باشد. درست است که در ایران استبداد حاکم حتا از ارائه ی آمار و ارقام در رابطه با وضعیت اجتماع هراس دارد و آمارها ضد و نقیض هستند و نادقیق. مع الوصف از لابلای مجموعه مطالبی که موجود است، هم راه با مشاهدات مستقیمی که تک تک افراد مارکسیست در ایران در رابطه با وضعیت و مناسبات طبقاتی داشته اند و دیدن انعکاس این مبارزه در عرصه ی سیاسی کشور و بررسی آنها در پرتو تئوری مارکسیسم، امکان رسیدن به یک ارزیابی به طور نسبی صحیح و قانع کننده که حداقل بیانگر ۷۰٪ حقایق جامعه بوده و سپس وحدت بر سر آن و تدوین برنامه و سیاست مشخص برای پیش برد مبارزه ی طبقاتی و بر اساس آن ایجاد تشکیلاتی به طور نسبی استوار و فکور و پای درعمل، نه تنها ممکن بلکه حتمی، پیوسته موجود بوده است. اما چنین نشد. افکار درست برخاسته از واقعیات جامعه تمرکز نیافت. به جای آن، انواع تئوریا و پراتیکهایی که قرابتی با تئوری و سبک کار مارکسیستی نداشت (نظیر آنارشیزم، رویونیسم، شبه تروتسکیسم، اکونومیسم، پلورالیسم و... که به وجود آمده، در عمل به آزمایش گذاشته شده و نتیجه ای به بار نیاورده اند). به اندازه ی تئوریا و شیوه های کار اختراعی هم، فرقه به وجود آمده که ناکارائی آنها در عمل به اثبات رسیده و انبوه کثیری از فرقه های "تک نفره" پدید آمده! این، یک بار دیگر ثابت نمود که جنبش طبقاتی و مبارزه ی طبقاتی جدی تر از آن است که به بازی گرفته شود.

در مورد جستجوی علت این امر هم، فعلا در جنبش چپ مدعی مارکسیسم، نوعی سکوت شرم گینانه برقرار است. شمشیرکشی ها علیه نظرات مخالف فراوان است و دفاع جانانه از نظرات خودی! اما کسی علت تفرقه را جستجو نمی کند و اخیرا هم تئوری پلورالیسم سکوی پرشی شده برای اثبات این که وحدت طلبی بی هوده است، دیکتاتوری است، نابود کردن خلاقیت فردی است، وحدت نسبی است، بگذاریم طبقه ی کارگر و توده ها خود امر خود را به پیش ببرند، توده ها به قیم نیاز ندارند و این دست توجیحات که سر به آسمان می زنند! آیا به راستی جنبش کارگری و کمونیستی محکوم به هرج و مرج و آنارشیزم است؟ راه حلهای ارائه شده توسط بزرگان مارکسیسم از کار افتاده شده اند؟ آیا باید منتظر "مهدی موعود" کمونیستها شد تا دنیا را از جهالت درآورد؟! جواب به این سوالات قطعا نه است. باید علت پراکنده گی را دقیقا جست و جو کرد. در رابطه با جنبش چپ متمایل به مارکسیسم در ایران به پنج عامل اساسی زیر باید توجه کرد:

۱) تداوم سرکوب و حاکمیت استبداد، که از جمله در ۱۰۰ سال اخیر به کمک امپریالیسم، حتا یک لحظه از سرکوب جنبش کارگری و نابودکردن مارکسیستها، ممانعت از نفوذ ایده های پیشرو به داخل

کشور، سوزاندن کتابها و به ویژه اندک کتابهای موجود مارکسیستی "قاجاق"، تحت عنوان "اوراق ضاله" و نگه داشتن فرهنگ جامعه در سطح عقب مانده و بت پرستانه ی (ظل الله و روح الله) و خفه کردن هر فکر آزاده در نطفه غفلت نکرده است. ممانعت از هرگونه تشکل و هم یاری مردمی در خارج از حیطه ی دولت و دین، باعث شده تا از وحدت مغزها و دستها، شکوفائی اجتماعی پدید نیاید و برعکس اشاعه ی فرهنگ خرافی پناه بردن به مراسم عزا داری و گریه و زاری، مقلد گرایی و یا دست به دامن فال گیرها شدن برای دیدن تصویری رویایی از یک زنده گی بهتر و سرنوشتی امیدوارکننده تر به طرز مشمئز کننده ای رواج یافته است! بی شخصیت کردن شخصیت‌های متفکر، علمی و سازنده و گسترش نوکر صفتی در جامعه برای درآوردن یک لقمه نان و یا برای رسیدن به جاه و مقام، گوشه هایی از عمل کرد حاکمین و مذهب در جامعه بوده است. سرکوب عمده ترین عامل خارجی در تفرقه نیروهای چپ است.

۲) وجود قشر وسیع خرده بورژوازی که پس از نا امید شدن از امکان رسیدن به خوشبختی با تکیه به بورژوازی متوسط، مبتلا به گيجی شده و جناح روشن فکری چپ آن، با پذیرش صوری مارکسیسم، به طرف پرولتاریا روی آورد. اما نه با پذیرش رهبری فکری و سیاسی پرولتاریا، بلکه با تلاش برای نفوذ دادن نظراتش در جنبش کمونیستی و به دست آوردن رهبری جنبش کارگری برای پیش بُرد خواسته های خرده بورژوازی! این تلاش گرچه در رابطه با جنبش کارگری تاحدی ناکام ماند، اما در جنبش کمونیستی جای گاه نسبتاً محکمی به دست آورد و با ارائه ی نظرات التقاطی و یک جانبه دگماتیسم، آنارشیزم، اندیویدوآلیسم، ناپایداری، تزلزل، تردید، پُرحرفی و بی عملی، بی مسئولیتی، انضباط ناپذیری، انحلال طلبی و... را در جنبش دامن زده و هنوز هم می زند و پیرو سیاست "گرچرخ به کام ما نگردد - کاری بکنیم تا نچرخد!" می باشد. خرده بورژوازی نقش بسیار مخربی تا به حال در جنبش کمونیستی در کلیت اش بازی کرده است. البته تعداد قابل ملاحظه ای از روشن فکران برخاسته از خرده بورژوازی در دفاع از کمونیسم جان باخته اند. اما این دفاع تنها جنبه ای عام داشته و گرنه از نظر پیش برد سیاستهای کمونیستی، همین افراد دچار اشکالات جدی غیر پرولتری بوده اند.

۳) ضعف کمی جنبش خود به خودی کارگری ناشی از رشد کُند مناسبات بورژوازی در ایران و فقدان کادرهای آگاه، پیشرو، پخته، خط دهنده و لذا مدبّر و کاربُر کارگری برای هدایت مبارزات صنفی و سیاسی کارگران.

۴) شکست کشورهای سوسیالیستی و بعضاً مداخلات ناروای آنها در امور داخلی ایران و استفاده ی حاکمین و امپریالیسم از این مسئله برای تخطئه ی سوسیالیسم، متوقف ماندن پیشروی ساختمان سوسیالیسم و متعاقب آن، بروز انشعاب بزرگ در جنبش کمونیستی جهانی در نیمه دوم قرن بیستم و ناشی از آن، به حاشیه رانده شدن مارکسیسم و شیوع انواع نظرات غیرپرولتری در جهان و در ایران،

که به تفرقه نظری و سازمانی مارکسیستها انجامید.

۵) عدم به کارگیری اصول کمونیسم در رابطه با سازماندهی سیاسی مبارزات طبقه کارگر از طریق متحد شدن کمونیستها براساس اصول مارکسیسم و تاکتیکهای اساسی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و ایجاد ستاد رهبری کننده ی واحد پرولتاریا و تعمیق خط و مشی و برنامه در جریان عمل و شرکت فعال در مبارزات طبقاتی آن و برعکس پافشاری روی خرده کاری و در انتظار فرصت نشستن تا طبقه کارگر به فرقه ای لیبیک بگوید، با نفی کامل سوسیالیسم در گذشته و یا با قبول صد در صد آن!

شاید مفید باشد که اضافه کنیم امروز به قول معروف "سنگ روی سنگ بند نمی شود". امروز از جهان بینی و ایده ثلوژی پرولتاریا گرفته تا سیاست و تشکیلات و سبک کار آن، همه زیر علامت سوال برده شده! مقولاتی مانند ملت، طبقه، انقلاب، دموکراسی و دیکتاتوری طبقاتی، امپریالیسم، رشد ناموزون جهان، حزب، آموزش علم مبارزه طبقاتی و ... زیر علامت سوال برده شده، نه به خاطر تکامل دادن تعاریف مارکسیستی داده شده، بلکه برای ایجاد اغتشاش و ممانعت از نزدیک شدنهای نظری و عملی. این انکار ناپذیر است که با رشد جوامع و مبارزه طبقاتی، با پیشرفت علوم و فنون و بالارفتن آگاهی بشر از جهان پیرامون و از اجتماع بشری، مقولات فوق را می توان دقیقتر ساخت. اما تا مقدمات سر یک مسئله، درک واحدی نباشد، نمی توان رشد آن را بررسی کرد. پس باید از یک جا شروع کرد. امروز با توجه به وضعیت اغتشاش حاکم در جنبش کمونیستی تنها موضع اصولی درست در ایران، فرمان ایست دادن به فرقه گرایی خرده بورژوازی است. کمونیستها با توافق روی اصول عام و عمده و نکات اساسی تاکتیک باید متحد شوند. اما این پایان کار نیست. کمونیستها به استقبال تعدد آراء می روند. "بگذار صد گل بشکفتد" (مائو) در همین ارتباط است. کمونیستها باید نمونه ی پیشرو تحمل نظر مخالف باشند و چون نظر را به خاطر نظر نمی پسندند، بلکه نظر را به خاطر تغییر اوضاع ایران و جهان می خواهند، باید بتوانند با حفظ نظر، براساس نظر اکثریت حرکت کنند و تشکل واحدی را به وجود بیاورند که قدرت پیاده کردن سیاستهای اتخاذ شده را داشته باشد. اگر موضع درست خدمت به انقلاب کارگری در میان باشد می توان در میان کمونیستها حتا طیف نظرات از مدافعین انقلاب دموکراتیک به رهبری بورژوازی گرفته تا مدافعین انقلاب سوسیالیستی و نیز لغو کار مزدی را در زیر یک سقف جمع کرد و مبارزه ی ایده ثلوژیک را برای رسیدن به وحدتی در سطحی بالاتر ادامه داد، ضمن این که کار انقلابی را به خاطر اختلاف نظر متوقف نساخت. خرده بورژواها فریاد برخوانند آورد که این پیشنهاد از تخیل محض بر می خیزد. اما ما به آنها می گوئیم: ۵۰ سال دیگر هم در فرقه گرایی بمانید تا یا به حکم طبیعی از جهان بروید و یا به صورت جناح چپ بورژوازی عمل کنید، اما پرولتاریا هرگز و هرگز به فرقه گرایی شما تن نخواهد داد و مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا جدی تر از آن است که به دست فرقه گرایان هدایت شود و به پیروزی برسد. چنین

است درسی که تاریخ پُر اهمیت جنبش کمونیستی و کارگری جهان و مبارزات پرولتاریا و زحمت کشان در ایران به ما می آموزد.

کمبود کنونی ما مشکل سازماندهی کلیه کارهای محلی در یک حزب واحد است. نقصان عمده ما، که برای رفع آن بایستی تمام نیروی خود را به کار گیریم، خصلت محدود و "خرده کارانه" فعالیت محلی است. در اثر این خرده کاری موارد بی شماری که در آنجا جنبش کارگری روسیه فعالانه ظاهر می گردد، حوادثی کاملاً محلی باقی مانده و بسیاری از اهمیت خود را به مثابه سرمشق تمامی سوسیال دموکراسی روسیه، به عنوان یک مرحله در تمامی جنبش کارگری روسیه، از دست می دهند. در اثر این خرده کاریها، آگاهی بر اشتراک منافع کارگران در سراسر روسیه به میزان کافی در میان آنها نفوذ نمی کند. کارگران مبارزه خود را به میزان کافی با افکار سوسیالیسم روسی و دموکراسی روسی پیوند نمی دهند. در اثر این خرده کاری نظرات مختلف رفقا پیرامون مسایل تئوریک و عملی آشکارا در یک ارگان مرکزی مطرح نمی گردند، به تدارک یک برنامه حزبی مشترک و تاکتیک مشترک کمک نمی نمایند، بلکه در محدوده ای تنگ ناپدید گشته و یا به افراط بیش از حد در ویژگیهای محلی و یا اتفاقی منتهی می شوند. ما از این خرده کاری دیگر سیر شده ایم! ما به اندازه کافی پخته هستیم تا به کار مشترک به تدارک یک برنامه حزبی مشترک، به طرح مشترک تاکتیک سازمان حزب خود گذار نماییم. لنین . وظیفه فوری ما - جلد ۴ کلیات آثار.

ابراهیم - اول اذرماه ۱۳۸۱

به پیشواز جنبشهای توده‌ای برویم !

(گزارشی زنده از تظاهرات در شهر فلورانس)

از ششم تا دهم نوامبر، شهر فلورانس مهماندار "شورای اجتماعی اروپا" بود که با شرکت صدها هزار نفر از کشورهای مختلف اروپا، برگزار شد. در خاتمه آن، وعده دیدار در سال آینده در فرانسه داده شد.

روز نهم نوامبر به تظاهرات علیه جنگ اختصاص داده شد که با حضور جمعیتی حدود یک میلیون نفر برگزار شد. به این مناسبت ۲۵ قطار ویژه، چند ۱۰۰ دستگاه اتوبوس و چندین هزار وسیله شخصی تظاهر کنندگان را از نقاط مختلف ایتالیا به فلورانس آوردند. طی ۵ روز، ۱۸ کنفرانس، ۶۰ سمینار و چند صد لابراتوار برگزار شد. تعداد شرکت کنندگان در این نشستها ابتدا ۲۰ هزار نفر برآورده شده بود، ولی در عمل به دو برابر و در برخی روزها از سه برابر نیز گذشت. این جنبش که به "جنبش جنبشها" معروف شده دربرگیرنده رقمی بیش از ۸۰۰ سازمان، گروه و تشکلهای مختلف بود که در سراسر دنیا فعالند و به طور مستقیم و یا غیر مستقیم باهم در ارتباطند. برای پی بردن به وسعت این جنبش، کافیست یاد آورشویم که نمایندگان حاضر در این گرد-

هم آبی از ۱۰۵ کشور آمده بودند.

اولین نشست این جنبش جهانی، توسط کمیته سازمانهای برزیلی در شهر "پورتوآلگر" از ۲۵ تا ۳۰ ژانویه ۲۰۰۱ برگزار شد. به دنبال آن در ۹ آوریل ۲۰۰۱ "کمیته سازماندهی شورای اجتماعی جهانی" منشوری را در ۱۴ بند تدوین و تصویب کرد که با اصلاحاتی در ۱۰ ژوئن ۲۰۰۱ به تصویب "هیئت بین المللی شورای اجتماعی جهانی" رسید (برای اطلاع بیشتر می توان به سایت این جنبش مراجعه کرد). در بند ۱ منشور فوق الذکر آمده: "شورا محل آزادی است برای مراجعه عموم جهت تفکر، بحث دموکراتیک ایده ها، طرح پیشنهادات و تنظیم فعالیت گروهها و جنبشهای اجتماعی علیه نئولیبرالیسم، حکومت سرمایه و هر نوع امپریالیسم در جهان، و بنای جهانی را در دستور کار دارد که براساس روابط پُر بار بین انسانها و بین انسان و طبیعت برقرار شده باشد."

سازمانها، گروهها، اتحادیه ها، احزاب و شخصیتها که به این جنبش پیوسته اند، متنوع و رنگارنگند. هرکدام از آنها در کشوری، شهری یا محله ای فعالیت می کنند و از نظر تعداد، تجربه، عقیده و مرام، بُعد و کیفیت کاملا متفاوتند. به طور مثال گروهی در فرانسه که هواداران و اعضایش حدود ۵۰۰۰ نفر است، بر روی مسایل اقتصادی مطالعه می کند. در کنارش یکی از سندیکاها ایتالیاست که اعضایش به ۵ میلیون نفر می رسد و یکی از قدیمی ترین سندیکاها اروپاست. هم دوش با آنها جوانانی که در یک محله رُم، که بر سر مسایل مشخص بهبود وضع زندگی جمع شده اند، حرکت می کنند. در این جمع از سازمانهای بشردوست مانند "حقوق بشر"، "خدمات پزشکی برای مردم جنگ زده"، "مبلغین مذهبی" که در مناطق محروم آفریقا و آمریکای لاتین کار می کنند، تا "حزب کمونیست"، "سازمان زنان سیاه پوش"، "مادران مفقودین آرژانتینی"، فعالند. تعدادی از شخصیتها نیز به طور فردی در جنبش شرکت می کنند و به فراخوانهای آن پاسخ مثبت می دهند، که در میان آنها کارگردانان، هنرپیشه های تئاتر و سینما، محققین و استادان دانشگاه که وابستگی و تعلق سازمانی ندارند، دانش و اطلاعات خود را در اختیار این جمع می گذارند و با آن هم سو شده اند.

با آن چه که آمد، این جمع یک سازمان سلسله مراتبی نیست، بلکه جمع شده در فضای بازی هست برای این که بتوانند در آن بایکدیگر در رابطه قرار بگیرند و مبارزاتشان را از سطح محلی گرفته تا سطوح بالاتر تنظیم و تبلیغ نمایند. براساس یکی از شعارهای این جنبش "جهانی فکر کنیم، محلی عمل کنیم" در محلهای مختلف شهری "شوراهای محلی" درحال شکل گرفتن اند.

حضور این طیف وسیع از تشکلهای و افراد در این شورا، به خصوص جهانی بودنش، به آن خصوصیتی ضد امپریالیستی، ضد جنگ، غیر نژادی، غیر مذهبی و دموکراتیک داده که دلایلش عبارتند از:

(۱) ایده نئولیبرالیسم حاکم که بازار و سرمایه را محور می داند، منابع عمومی را "خصوصی" کرده، حقوق مردم را تا سطح کمال تنزل داده، عدم اطمینان و بی ثباتی را دامن می زند.

۲) گیتی ور شدن اقتصاد مرتباً دایره دموکراسی را تنگ تر می کند و تصمیمات اساسی که با سرنوشت همه ی مردم جهان در رابطه است توسط سازمانهایی گرفته می شود که از هرنوع کنترل و پروسه دموکراتیک خارجند (نظیر بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی).

۳) قدرت رسانه های عمومی و تمرکز آنها در دست حاکمین آن قدر وسیع است که نظرات مخالف و راه حل های دیگر عمدتاً جایی برای ابراز پیدا نمی کنند.

۴) احزاب بطور کلی و احزاب معتدل و چپ به خصوص، در بحراند و ارتباط با مردم را از دست داده اند و آن قدر در بازی قدرت درگیرند که برای خواسته های اساسی مردم جوابی نمی دهند.

طبیعی است که جمع بندی از نتیجه ی ۵ روز بحث و مذاکره دهها هزار نفر نمی توان داد. لذا به خطوط اساسی مطرح شده در اجتماع جهانی، بسنده می کنیم :

– براساس تحلیل از وضع دنیا، می توان به این نتیجه رسید که جنگ به یک عنصر اصلی اعمال سیاست های امپریالیسم برای به یوغ کشیدن کشورهای جهان و پیاده کردن "سیستم آمریکا" تبدیل شده در شکل: "جنگ علیه تروریسم" و "جنگ پیشگیرانه". اجرای این سیاست جنگی، تمام مراجع بین المللی را که تا به حال نقش رفع و رجوع تضاد بین کشورها و دولت ها را داشتند، تضعیف کرده و به سوی نابودی می کشاند. بنابراین، یکی از زمینه های مبارزه، تقویت این مجامع و خواست رفم دموکراتیک آنهاست. زمینه های دیگر مبارزه عبارتند از :

– مخالفت با جنگ و مبارزه علیه صنایع نظامی – این صنایع بخش بزرگی از ثروتهای کشورهای جهان را می بلعد و عملاً علاوه بر کشتار وسیع مردم غیر نظامی (که بر طبق آمار در جنگ های اخیر ۹۰٪ تلفات از بین افراد غیر نظامی است)، خرابی و ویرانی هایی بی حد و حصر به وجود می آورد، منابع طبیعی و محیط زیست را آلوده می سازد، کشورهای محروم را بیشتر به فقر و فلاکت می کشاند و دولت های خودکام را بر آنها مستولی می سازد.

– مبارزه برای بخشودگی بدهی کشورهای فقیر که عمدتاً جهان سومی اند و به دلایل مختلف و از جمله پرداخت بهره های سنگین و هنکفت مرتباً فقیرتر شده و قادر به تامین و بهبود وضع زندگی مردم نیستند .

– درخواست وضع مالیات بردرآمدهای مالی به نفع کشورهای فقیر: از آن جا که امروز عمدتاً سرمایه مالی بهره هنکفتی به جیب می زند و مالیاتی نمی پردازد، خواهان تصویب قانونی هستیم که از هر جا بجایی سرمایه مالی، مالیاتی به نفع کشورهای فقیر گرفته شود و از طریق بازگشت این مالیات به کشورهای فقیر، تعادلی بین کشورهای غنی و فقیر برقرار شود.

– برابری در قوانین تجارت بین المللی: کشورهای صنعتی پیشرفته به شکل های مختلف، از جمله با پرداخت کمک های مالی کلان به تولید کنندگان داخلی، تولیداتشان را به قیمت ارزان صادر می کنند و

عملا تولید کنندگان کشورهای فقیر را از بین می برند. با تصویب قوانین عادلانه باید از عملکرد این سیستم جلوگیری کرد.

– مخالفت با تولید کشاورزی با بذرهای از نظر ژنتیکی تغییر یافته: این محصولات علاوه بر ناشناخته بودن عواقب مصرف آنها بر روی سلامت انسانها و اثراتشان بر روی محیط زیست، تولید کشاورزی طبیعی کشورهای محروم را تهدید به نابودی می کنند.

– مخالفت با تولید دامی فشرده: که علاوه بر عواقب نامعلوم مصرف آن بر سلامت انسانها و محیط زیست، تولید طبیعی را به خطر انداخته و کشورهای فقیر را فقیرتر می سازد.

– تعمیم حقوق کارگران به کارگران "غیرمتعارف" در کشورهای صنعتی پیشرفته: در این کشورها هم اکنون بخش بزرگی از کارگران در فعالیتهای تولیدی ای اشتغال دارند که "غیرمتعارف" نامیده می شوند. این گروه که با قراردادهای کوتاه مدت و براساس بازدهی و غیره استخدام می شوند، اغلب از مزد کم و حقوق بهداشتی و درمانی و غیره بی بهره اند. مبارزه در این مورد در اروپا اهمیت ویژه دارد.

– اضافه کردن بند "شهروندجهانی" در اساسنامه اروپا: اکنون کمیسیون به ریاست والری ژیسکاردستن در حال تنظیم این اساسنامه است. درخواست الحاق بندی که حقوق شهروندی را برای میلیونها مهاجر خارجی مقیم این قاره به رسمیت بشناسد ضروریست و برای آن باید مبارزه کرد.

همان طور که مشاهده می شود برخی از این خواستها ویژه اروپاست و زمینه مبارزه برای تحققشان در اروپا در دستور کار جنبش در اروپا قرار دارد و ضرورتا جهانی نیست. در سطحی پائین تر، مثلا ایتالیا، "شورای اجتماعی اروپا" دستور کار ویژه ای دارد، نظیر مبارزه علیه قانون خارجیها که اخیرا به تصویب رسیده و در مرحله ی اجراست.

پرویز - ۱۵ نوامبر ۲۰۰۲

* * *

از نامه های وارده:

رفیقای مقاله ای در رابطه با بحران رژیم فرستاده که علیرغم برخی اختلافات به درج آن اقدام می کنیم. اما به علت کمبود جا در دو شماره بولتن خواهد آمد. بولتن نظرات

ادامه: بحران رژیم در پرتو کارنامه آن در ۵ سال گذشته: ۱۳۷۶-۱۳۸۱، از شماره ۲۹

۱- اوضاع اقتصادی ایران: درحیطه اقتصادی، اکثریت وسیع هر دو جناح حاکم نه تنها حامی سرمایه داری هستند، بلکه خواهان پیوند ایران به مدار نظام جهانی سرمایه بوده و با روند ویرانساز گلوبالیزاسیون سرمایه سر آشتی دارند. اختلافات هر دو جناح با کشورهای مترویل جهان اول بر سرچگونگی "تهاجم فرهنگی" و چند و چون "گفتگوی تمدنها" است. در نتیجه نه تنها محافظه کاران

بلکه حتی اصلاح طلبان و در راس آنها خاتمی، به بحرانهای فلاکتبار و خانمانسوز اقتصادی ایران پاسخ و راه حلی ندارند. جمهوری اسلامی قادر به حل مسایل مبهم اقتصادی نیست.

ویژگی مشخص اقتصاد ایران در ۱۱ سال گذشته (۱۳۷۰-۱۳۸۱) رشد مداوم قیمتها بوده که به خاطر سیاستهای "تعدیل اقتصادی" - حذف یارانه‌ها (سوبسیدها)، شناور کردن ارزش ریال (آزادسازی نرخ تورم)، پیروی از رهنمودهای "تعدیل ساختار اقتصادی" بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول - به طور شدیدی افزایش یافت (هم در زمان ریاست جمهوری رفسنجانی و هم در دوران خاتمی). این روند سقوط قدرت خرید، به ارزان شدن فاحش مزد کارگران و دیگر زحمتکشان (۸۰٪ ایران ۶۷ میلیونی) منجر شد.

درست است که سیاست انقباضی پول و جمع آوری نقدینه به صورت پیش فروش خود رو، فروش سهام به صورت اوراق قرضه، پیش فروش سهام ایجاد پروژه های عمرانی و صنعتی، پیش فروش تلفنهای دستی، پیش فروش سکه طلا و کاهش نرخ چاپ اسکناسهای جدید در جلوگیری از افزایش نرخ تورم در سالهای ۷۹-۸۰، نقش بازی کرد. ولی سیاستهای فوق‌الذکر، رکود فاحش اقتصادی ببار آورد که منجر به اتخاذ سیاست "لزوم سرمایه گذاری خارجی" توسط رژیم شد. این رکود در کاهش سرمایه گذاریهای داخلی، تعطیلی کارخانه‌ها، ورشکستگی واحدهای کوچک و متوسط تولیدی، ورشکستگی تجار خُرده پا و کسبه خُرد، اخراج کارگران، و ازدیاد درصد بیکاران (که بنا بر آمار دولتی هر سال ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزار نفر بر تعداد آنها اضافه می شود) بروشنی تجلی یافت.

"مشکل اشتغال" توسط برخی از دولتی‌ها به عنوان "بمب ساعتی" نامیده می شود، که در صورت "انفجار" همه چیز را در "ایران اسلامی" نابود خواهد کرد. هر دو جناح با اقرار به این شرایط و عدم امکان برای ایجاد حداقل ۵۰۰ هزار شغل در سال، تنها راه ممکن را "لزوم جذب سرمایه گذاری خارجی" و تصویب لایحه شرایط لازم برای عضویت ایران در "سازمان جهانی تجارت"، اعلام کنند.

در یک کلام اوضاع اقتصادی جمهوری اسلامی در ۵ سال گذشته نشان می دهد که "عبور دادن نظام از بحران انفجار و سقوط" با قراردادن ایران در مدار نظام جهانی سرمایه کارنامه اصلی اقتصادی آنست.

در پرتو این شرایط به فاکتورهای زیر توجه کنیم :

- ایران از لحاظ فرار مغزها مقام اول را در بین ۶۰ کشور توسعه نیافته جهان سومی، دارد؛

- از لحاظ فرار پول در شمار گروه اول کشورهای جهان (روسیه و اروپای شرقی) قرار دارد؛

- رژیم با پیش فروش نفت و گاز از نظر اقتصادی و مالی به سرمایه جهانی وابسته است؛

- ایران یکی از بزرگترین بوروکراسیهای دولتی را در میان کشورهای جهان سوم دارد و رشوه و فساد

در آن بیداد می کند.

۲- اوضاع اجتماعی ایران: شیوع و گسترش بطورعام و در میان جوانان بطور مشخص عواقب فلاکتباری نظیر " فرار کودکان از خانه " و ازدیاد " کودکان خیابانی " شده که عمدتاً دامنگیر

دخترچه‌ها شده‌است. درسال تحصیلی ۷۹-۸۰، از جمعیت ۱۸ میلیونی دانش‌آموزان، چندصد هزار نفر در معرض اعتیاد، قاچاق و سوء استفاده جنسی ناشی از این ناهنجاریها قرارگرفتند. بیکاری بین جوانان، فقر و فلاکت در بین کارگران و دیگر زحمتکشان، نبود آزادیهای دموکراتیک و محدودیت و محرومیت شدید جنسی جوانان، عواملی هستند که انسانها را افسرده کرده و به طرف افیون کشانده و نهایتا قاچاق و دزدی و فحشاء را در پیش می‌گیرند.

درسایه‌ی افزایش فلاکت‌بار بیکاری و گسترش اعتیاد در بین جوانان و نوجوانان، باید واژه‌ی "آینده‌سازان" را از فرهنگ لغت فارسی حذف نمود. جوانان در زیر این فشارها به مرز "بی‌آیندگی" کشیده می‌شوند و رژیم بجای حل مشکل جوانان پیکر جوانان نافرمان را در ملاء عام به ضربات پی در پی شلاق می‌سپارد!

نتیجه‌ی سیاستهای اقتصادی و اجتماعی را اکثریت مردم ایران بعد از گذشت ۵،۵ سال از حاکمیت اصلاح طلبان با پوست و گوشت خود لمس می‌کنند: دل بستن به توهامات انتخاباتی همان و بدترشدن اوضاع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی همان. پشت وعده‌های "دموکراسی"، "حقوق بشر" و "جامعه مدنی" قرار گرفتن همان و قتل‌های زنجیره‌ای، سرکوب دانشجویان، توقیف روزنامه‌ها و روزنامه نگاران، گسترش اعتیاد این جوانان، سرکوب کارگران، اخراج مهاجرین افغانی، ستم بر زنان نظیر سنگسار و قتل‌های عنکبوتی و غیره، همان.

ستم بر زنان به این موارد محدود نمی‌شود. زنان و دختران جوانی که امروز در ایران تحت آزار و تحقیر قرار می‌گیرند، عموماً هیچ حامی و پشتیبانی ندارند. به جرات می‌توان گفت که درحال حاضر سیمای فقر در ایران به صورت "زنانگی فقر" درآمده است... آمارهای رسمی و غیر رسمی منتشرشده در ایران نشان می‌دهد که:

- تعداد قابل توجهی از زنان کارگر که ازدواج کرده و صاحب فرزند می‌شوند، توسط کارفرمایان اخراج و یا "بازخرید" می‌شوند. بهانه کارفرمایان این است که آنها کارگران "پر هزینه" هستند. مادری که تا دیروز فعالانه کار می‌کرد با صاحب فرزند شدن مورد بی‌مهری و قهر واقع می‌شود تا مجبور به استعفا گردد، آن هم در شرایطی که از لحاظ مادی نیازش چند برابر شده است (روزنامه کار و کارگر ۲۱ خرداد ۸۰)

- زنان کارگر در روند بیکار سازیها و خصوصی سازیهای رژیم، در صدر بیکاران جای دارند. نیروی کار زنان مع الوصف مورد استثمار قرار گرفته و بیشتر کودکان زیر سن قانونی کار، که مشغول به کار می‌باشند دختر بوده و برآوردها نشان می‌دهد که ۵۵٪ آنان مورد استثمار قرار می‌گیرند (همانجا، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۰).

- "آمار دختران و زنان فراری آن چنان مسئله ساز شد که مرکزی به نام "ریحانه" برای پناه دادن

آنها ایجاد گردید. آمار اعتیاد در زنان به شدت بالا رفته و سن فحشا به زیر ۲۰ سال رسیده است. روزنامه های کشور پر از اخبار دستگیری دختران جوان با لباسهای پسرانه هستند که در پارکها و خیابانها به ولگردی مشغولند." (خبرگزاری ایرنا، تیر ۱۳۸۰).

...

در پرتو این آمارها و تحولات، جای تعجب نیست که هر دو جناح حاکم از بحث در مورد مسایل مربوط به توسعه اقتصادی شانه خالی کرده و مسئله زنان را نه سیاسی و اقتصادی، بلکه عمدتاً "فرهنگی" ارزیابی می کنند. واقعیت این است که زنان و دختران در ایران مثل هر کشور دیگر تا زمانی که به طور کافی قدرت سیاسی کسب نکرده و بر منابع تولیدی و مالی کنترل نداشته باشند مورد ظلم و استثمار و ستم اقتصادی، جنسی، اجتماعی و سیاسی قرار خواهند گرفت.

۳- اوضاع سیاسی: در حیطه ی سیاسی نیز کل هیئت حاکمه ایران بر سر چند نکته اساسی به توافق رسیده اند. با این که جناح انحصارطلب، دولت و رهبری را یک مسئله ی تشخیصی و نه انتخابی و مشروعیت تمام نهادها را از ولی مطلق فقیه می داند، در حالی که جناح اصلاح طلب، اختیارات ولی فقیه را در محدوده ی قانون اساسی ذکر می کند، مع الوصف هر دو جناح در حاکمیت "دموکراسی" و "مدنیت" را در محدوده ی اصول اسلام تعریف کرده و معتقد به "دموکراسی نخبگان" هستند. آنها مجدانه ترویج و حتی تبلیغ "دموکراسی مشارکتی" یعنی شکلهای مختلف "دموکراسی توده ای"، "دموکراسی ملی" و "دموکراسی مردم سالارانه" را یا کفر و غیر اسلامی و یا غیرقابل حصول دانسته و ممنوع اعلام می کنند. آنها علیرغم رقابت و "تفاق" بر سر تقسیم قدرت، "وفاق ملی" را هم فقط برای بقای "خودبها" در قدرت طرح کرده اند... تذکرات خامنه ای در مراسم سالگرد مرگ خمینی برسر "وحدت کلمه" و لزوم "اتحاد و اتفاق ملت و تأییدی که در همان مراسم از خاتمی گرفت، در چارچوب همین بحث قرار داشت. در این راستا، همانطور که قبلاً آمد، اصلاح طلبان برای دستیابی به "وفاق ملی، حتی به "تفاق" خود با هاشمی رفسنجانی خاتمه داده اند و به "اعاده حیثیت" از رفسنجانی پرداخته و از خود به خاطر برخوردهای "نامعقولانه شان" به او، در جریان انتخابات مجلس ششم (بهار ۱۳۷۸) انتقاد می کنند.

بدون تردید مخاطبان بعدی مرحله "وفاق ملی" عمدتاً نیروهای ملی-مذهبی، بویژه نهضت آزادی، خواهند بود که بطور کلی در ۲۰ سال گذشته به عنوان اپوزیسیون "وفادار" عمل کرده و اساس موجودیت جمهوری اسلامی-قانون اساسی و ولایت فقیه- را زیر سوال نبرده اند. ... حاکمین قول داده اند که از این پس، برخلاف گذشته، بدون تبعیض از "تخصص" و قابلیت های سیاسی نیروهای متنوع ملی-مذهبی استفاده خواهند کرد. رهبران نهضت آزادی نیز به طرح وفاق روی خوش نشان داده اند. هموائی بخش مهمی از ملی-مذهبی ها به طراحان پروژه ی "وفاق ملی" و تمایل به مصالحه با حاکمین تعجب

تا دریا نشود خونها!

خونریزی حکم جبار
 رسمی است به جا مانده
 از کهنه قرون و اعصار:
 شاپور شدی معروف
 روزی به ذوالاکتافی
 چون شان اسیران را
 سوراخ نمودندی
 با امر همین مکار.
 از پادشه و سلطان
 خان مغول و تاتار
 از نادر و یا قاجار
 تا پهلوی و والی دیندار
 باکشتن انسانها
 جاری بنمودندی
 خون در پهنه‌ی ایران بسیار.
 چون باز دهند اینان
 قدرت به خلایق
 با صلح و صفا، این بار!
 * * *

امروز به هر جایی
 برپاست بساط دار
 آن هم جلوی انظار.
 یا چال کنند انسان
 تا سینه درون گودال
 آماده برای سنگسار
 حرمت، شرف انسان

پامال هزاران سال!
 هیئات نه در تولید
 نی در ره آزادی
 خوشبختی و علم و جاه
 صحبت ز دیار ما نیست.
 جمهوری اسلامی
 در برتری کُشتار
 اول به جهان امسال!
 پُر سرتاسر ایران گشته
 از زندان و شکنجه، کُشتار
 خون می چکداز هر در و دیوار.

* * *

تا دریا نشود خونما
 تا موج و سپس توفانما
 در خود نکند نابود
 کشتی ستمکاران را.
 برجای بماند باز
 خونریزی حکامان!
 ممنوع شود اعدام
 منفور، دگر سنگسار

اشکنجه بیابد پایان
 آنکاه که از انسان
 زایل شود و نابود
 بیگانه شدنهایش.
 در عصر رهائی ها
 آزادی و هم شورا
 خون حرمت خود یابد.

تا دریا نشود خونما
 تا موج و سپس توفانما
 در خود نکند نابود
 کشتی ستمکاران را
 اوضاع چون این ماند.

* * *

۳۰ مهر ۱۳۸۱_ع. بینالودی